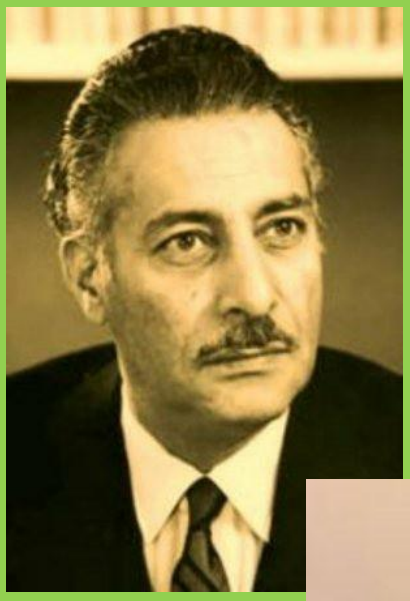

پژواک؛ زندهء جاویدان است

Ketabton.com

به کوشش:

سید خلیل الله هاشمیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

به نام آفریده گار بی همتا

(c) ketabton.com: The Digital Library

پژواک؛ زندهء جاویدان است

به کوشش:

دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

سال: ۱۳۹۴ خورشیدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشخصات کتاب

نام: پژواک؛ زندهء جاویدان است
گردآورنده: دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»
تایپ و تصحیح: س.خ.ه
تنظیم: مصطفی عمرزی
آذین و طراحی جلد: م.ع
شمار صفحات: ۸۶
زبان ها: دری افغانی و پشتو
نوبت نشر: اول
سال: ۱۳۹۴ خورشیدی

حق نشر، برای ناشر محفوظ است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این کتاب:

شماره- عنوان	صفحه
۱- پژواک؛ زندهء جاویدان است . .	۱.
۲- خاطرهء علی احمد خان «پوپل» . .	۶.
۳- خاطرهء سید مسعود «پوهنیار» . .	۱۰.
۴- تذکر سید شمس الدین «مجروح» . .	۱۲.
۵- خاطرهء عزیز «نعیم» . .	۱۳.
۶- خاطرهء عبدالحکیم «طبیبی» . .	۱۶.
۷- خاطرهء سید خلیل الله «هاشمیان» . .	۱۹.
۸- پیام تعزیت سرمنشی سازمان ملل متحد .	۲۲.
۹- تذکر دکتور روان «فرهادی» . .	۲۳.
۱۰- پیام تعزیت مرحوم پادشاه سابق افغانستان .	۲۴.
۱۱- خاطرهء واصف «باختری» . .	۲۵.
۱۲- د لوی شاعر (استاد پژواک) مړینه . .	۲۸.
۱۳- استاد پژواک . . .	۳۰.
۱۴- در رثای پژواک فقید . . .	۳۲.
۱۵- مرثیه	۳۶.
۱۶- مرثیه	۳۸.
۱۷- مرثیه	۳۹.
۱۸- شیشه شکستند	۴۱.
۱۹- استاد عبدالرحمن «پژواک» . . .	۴۲.
۲۰- مبارزات سیاسی پژواک در مقابل شوروی .	۴۷.
۲۱- سفر دوم پژواک به پاکستان . .	۵۱.
۲۲- برگشت پژواک به نیویارک و آغاز مانور دپلوماسی	۵۱.
۲۳- سومین و آخرین مسافرت پژواک به پاکستان .	۵۴.
۲۴- جهان بینی، افکار و اشعار پژواک . .	۵۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پژواک؛ زندهء جاویدان است

دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

خوشبختم که هنوز حیات دارم و در سن ۸۶ ساله گی یک اثر مهم و ارزندهٔ مرحوم پژواک راکه در سال ۱۹۵۴ به زبان انگلیسی در لندن چاپ شده بود، به زبان دری ترجمه و به دسترس نسل امروزین افغانستان می گذارم.[1] ارادت و احترامی که من به استاد پژواک داشتم، محبت، صمیمیت و اعتمادی که آن مرحوم به این ارادتمند تبارز داده بود، ثبوت این حقایق در متن حدود ۲۰ نامهٔ استاد مرحوم مشهور است که در طول سال ها به من رسیده و همه را به «بنیاد پژواک» سپرده ام. با استفاده از این فرصت در پهلوی ترجمهٔ یک اثر سیاسی و تاریخی مرحوم پژواک، افتخار دارم خاطراتی درخور شخصیت والای استاد عبدالرحمن پژواک، مشتمل بر نظریات دوستان آن مرحوم و مشاهدات خودم، در این کتاب منعکس شوند.

من استاد پژواک مرحوم را بار اول در لندن- از نزدیک شناختم. در سال ۱۹۵۱ بعد از هشت سال ماموریت در شعبات مختلف وزارت امور خارجه به حیث سکرتر دوم سفارت افغانستان در لندن مقرر شدم که مرحوم پژواک قبلاً در آن جا به حیث اتشهء مطبوعاتی و آمر دفتر اطلاعات افغانستان در لندن موظف شده بود. سفیر کبیر افغانستان در لندن در این وقت، مرحوم مارشال شاه ولیخان بود. استاد پژواک هفت سال قبل بر آن هنگامی که مرحوم سردار محمد نعیم خان به حیث وزیر مختار در لندن مقرر شده بود، نیز به حیث اتشهء مطبوعاتی در آن سفارت موظف بود، ولی بعد از مدت سه سال در اثر اختلافاتی

[1] - این کتاب به نام «پشتونستان» است. در واقع اثر مرحوم استاد هاشمیان راجع به مرحوم پژواک، بخشی از کتاب «پشتونستان» است که برای احتراز از طوالت و دوگانه گی موضوع، تحت نام دیگر، جداگانه منتشر می شود. م.ع

(c) ketabton.com: The Digital Library

که بین او و سردار محمد نعیم خان پیرامون داعیهٔ پختونستان رخ داده بود، از ماموریت دولت استعفا کرد و به حیث مامور موسسهء بین- المللی «آیلو= کاروکارگر» در مونتریال- کانادا شامل کار شده بود. از آن جائی که داعیهء پشتونستان جزء سیاست حکومت سردار شاه محمود خان بود، پژواک بار دوم به لندن مقرر شد تا به منظور حالی ساختن مردم انگلستان و سایر کشور ها از حقانیت داعیهء پختونستان، به زبان انگلیسی آثاری تهیه، تدوین و نشر کند؛ زیرا قبل بر آن هیچ اثری به زبان انگلیسی تالیف و توزیع نشده بود.

پژواک در لندن، چهار اثر به زبان انگلیسی نشر کرده بود که هزاران نسخهٔ هر کدام به کشور های انگلیسی زبان (امریکا، هندوستان،پاکستان،آسترالیا) و هم به نماینده گی های کشور های جهان در موسسهء ملل متحد توزیع شده بودند.

من تا سال ۱۹۵۳ م در لندن ماموریت داشتم و در این مدت با شخصیت، اخلاق و اطوار مرحوم استاد پژواک از نزدیک آشنا شدم. او به مار شال شاه ولیخان احترام و اطاعت داشت، اما هرگز دست او را نبوسید، بل در مجالس اداری سفارت که در هر دو یا سه ماه یک بار دایر می شد، در محضر اعضای سفارت، بالای سفیر کبیر اعتراض و انتقاد می کرد که احترام معقول، به جا و به نفع حیثیت افغانستان، از این انتقادات این بود. سفیر کبیر به ندرت برای ملاقات با مامورین وزارت خارجهء لندن می رفت. گاهی هم اگر به ملاحظهٔ تشریفات به ملاقاتی می رفت با مدیر شعبهء افغانستان، شخصی به نام مستر فلیپس، ملاقات می کرد. این (مستر فلیپس) قبلاً در سفارت انگلیس در کابل سر کاتب سفارت بود و زبان دری را می فهمید. پژواک، مارشال را مخاطب قرار داده انتقاد می کرد: «شما با لقب والا حضرت کاکای پادشاه افغانستان، رتبه و عنوان سفیر کبیر، وقتی به ملاقات در وزارت خارجه می روید باید شخص وزیر خارجه یا اقلاً معین وزارت خارجه و یا مدیر عمومی سیاسی را ببینید! نه مدیر یک شعبه را که این روش

(c) ketabton.com: The Digital Library

به حیثیت افغانستان صدمه می رساند... .»

پژواک در مجالس اداری انتقاد می کرد که چرا بودجهٔ سفارت همیشه به حساب شخصی سفیر انتقال می یابد! زیرا در این بودجه برای دعوت ها، برای ترمیم سفارت و برای موبل و فرنیچر تخصیصیه موجود است. این تخصیصیه ها باید با مدارک معین آن به مصرف برسد،که نمی رسیدند و وضع بیرون و درون سفارت حقیر و محتاج ترمیم و نو آوری می باشد... . هیچ عضو دیگر سفارت، جرات این نوع انتقادات را نداشت.

من در مدت سه سال در لندن، عجایبات زیادی دیده وشنیده ام و از آن جمله یک مثال دیگر از شهامت اخلاقی و جرات افغانی استاد پژواک را در این جا به اختصار ذکر می کنم؛ چون مفصل آن در وبسایت های «افغان- جرمن آنلاین» و «آسمایی» تحت عنوان «روز پستونستان» ثبت شده است.

هنگامی که والا حضرت سپه سالار غازی سردار شاه محمود خان صدر اعظم در سال ۱۹۵۲م در راه باز گشت از واشنگتن به کابل، مدت یک هفته در لندن اقامت داشت و به امر شان سفرای افغانستان در کشورهای اروپایی نیز به لندن احضار شده بودند تا راپور مذاکرات ناکام صدر اعظم با دولت امریکا را بشنوند، به روز سوم اقامت شان در لندن، دعوتی به افتخار صدر اعظم در عمارت سفارت ترتیب شده بود که در آن سفرای افغانستان در اروپا، اعضای سفارت لندن و محصلین افغانی در لندن حاضر بودند. مرحوم سپه سالار که رسالهٔ تالیف پژواک به زبان انگلیسی (PAKHTUNISTAN DAY = روز پختونستان) را در سفارت افغانستان در واشنگتن خوانده بود، در هنگام صرف طعام چاشت که در صدر میز طعام نشسته بود، استاد عبدالرحمن پژواک را مخاطب قرار داده پرسید:

آقای پژواک! رسالهء «روز پشتونستان» را در امریکا خواندم. شما در بارهٔ این رساله با سفیرتان مشوره کرده بودید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

پژواک: بلی! اول متن رساله را به دری نوشتم و یک نسخه را به سفیر صاحب دادم تا فرصت کافی مطالعهٔ آن را داشته باشند، بعداً در مجلسی با حضور سفیر و اعضای سفارت که این جا حاضر اند، متن دری مورد بحث قرار گرفت و تلخیص شد؛ سپس متن نهایی به انگلیسی برگردانده شد و قبل از طبع، متن انگلیسی نیز به ملاحظهٔ والاحضرت سفیر رسانده شده بود.

صدراعظم: شما در این رساله نوشته اید که استقلال افغانستان را امان الله خان گرفته، شما به کدام اساس این مطلب را نوشته اید؟

پژواک: والا حضرت! شما بهتر می دانید که استقلال ما از انگلیس گرفته شد و انگلیس با تاریخ ما آشنایی کامل دارد. این رساله که بار اول سیاست خارجی حکومت شما را به زبان انگلیسی بیان می کند و از سفارت شما در لندن تهیه و توزیع شده، اگر واقعیت های تاریخ در آن بیان نمی شدند، مردم انگلیس آن را نمی خواندند و سعی و مصرف ما به هدر می رفتند، اما حالا نسل نو انگلیس به حق جانبی داعیهٔ ملی ما متوجه شده و انعکاسات مثبت این رساله را ضمن راپوری به ریاست مطبوعات نوشته ام.

صداعظم: پژواک! تو چه خبرداری! تو در شکم مادرت بودی که ما استقلال را گرفتیم.

پژواک: والا حضرت! موضوع در شکم مادر بودن یک امر طبیعی ست. من، شما و هر انسان دیگر در شکم مادر خود بوده ایم، اما در سیاست نمی توان واقعیت تاریخ را پوشاند... .

دیدم که از شنیدن سخنان پژواک، رنگ و رخ والاحضرت صدر اعظم آن قدر سرخ و متلون شده بود که وقتی دست خود را به جیب خود برد، فکر می کردم تفنگچه ای دارد و فیر می کند؛ اما دستمال بینی خود را کشید و روی خود را پوشاند. در این وقت، محمد عثمان خان امیر و محمد عمر خان، پژواک را بغل گرفته از اطاق نان بیرون بردند... .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرحوم پژواک، دوستان زیادی داشت که در خاطرات خود از یک تعداد آنان نام برده و اکثر آنان قبل از وفات پژواک به رحمت حق پیوسته بودند. از آن جائی که ۹۰ فیصد ایام ماموریت پژواک در خارج سپری شده بود، نسل نو افغان، پژواک را نمی شناسند؛ در حالی که پژواک، خود آدمی بسیار اجتماعی و مردم دوست و در این بابت وجیزه ای هم دارد:

«من و مردم، بسیار با هم دوست هستیم، ولی کمتر آشنایی داریم. آیا گناه آنان است که مرا نمی شناسند یا گناه من که ایشان را دوست دارم.»

آن عده از رجال افغانستان که پژواک را می شناختند، بعد از وفات اش خاطرات خود را به دست نشر سپردند که به منظور معرفی پژواک وخدمات اش به ملت افغان، جا دارد خاطرات دوستان او را در این کتاب، منعکس سازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرهء علی احمد خان «پوپل»

مرحوم داکتر علی احمد خان پوپل، وزیر معارف و معاون صدر-اعظم افغانستان که به حیث بنیانگذار معارف نوین افغانستان شهرت دارد، شناخت خود از پژواک را چنین بیان کرده است:

مرگ صاحبدل، جهانی را دلیل کلفت است
شمع چون خاموش گردد داغ محفل می شود

پژواک بزرگوار با دوستان وداع کرد و به خاک سپرده شد و این راهی ست که همه به آن سو،دیر یا زود روانیم. به قول نظامی گنجه وی:

او رفت و ما رویم، کسی نماند
وامی که جهان دهد، ستاند

بین من و پژواک مرحوم یک نوع دوستی و محبت مخصوصی وجود داشت که صحبت بالای آن تقریبا ناممکن است. نمی خواستم فراق دوست را طوری که خود احساس می کردم و می کنم به خموشی و سکوت سپری کنم که خاصهٔ بین سن و سال من است، یعنی در قلب شکسته و غمگین خود از خاطرات سابقه به زبان حال یاد کرده بسوزیم و بسازم... اما حقی را که مرحوم پژواک بالای من دارد، سائق من گردید تا به زبان قلم، شمه ای از خاطرات حیات مرحوم پژواک را بنویسم.

مرحوم پژواک، شخص پرشور، وطندوست، تیز فهم و دراک بود. او فصیح و پر معنی صحبت می کرد، به زبان های پشتو، دری و انگلیسی مسلط و شنونده را به خود جلب می نمود... . مرحوم به این عقیده بود که شخصی هر قدر عاقل و عالم و با مطالعه باشد، به همان مقدار به خضوع و خشوع مثبت و پاکدلی او افزود می شود؛ لذا با آدمان به اصطلاح کله شخ، ظالم طبیعت، نادرست و خبرچین،

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخورد بسیار درشت می کرد، اما بعد از شناخت کامل، دوست صمیمی و مهربان و با وفائی بود... .

مرحوم پژواک از سیاست جهانی و وضع اجتماعی، اداری و سیاسی مملکت مخصوصاً در پنجاه سال اخیر خوب مطلع بود و در آن باره اظهارات و تبصره های نیکی می کرد و اما از این که اکثراً چیزی نمی توانست یا به اصطلاح از دست او چیزی پوره نبود، رنج می برد. مردم بسیار به ملاقات او می رفتند؛ بعضی صاحبدل و پاک طینت و قابل اعتماد، بعضی منافق، بعضی مداح و بعضی خون گرم و بعضی «فاقد ستون فقرات» بودند؛ لذا یک عدهٔ کم به عمق سخنان پر محتوای او رسیده می توانستند... . این مجالس و جمع آمدن های مراجعین، برای حکومت های وقت این مفکوره را خلق می کردند که او جوانان را می شوراند. فکر می کنم یکی از دلایلی که او وقت زیادی در خارج مصروف خدمت می شد، همین بود.

حین تصدی پست های سیاسی، او هدایات مقامات صالحه را تا حدی که امکان داشت، با شیوهٔ خود تطبیق می کرد، اما اکثراً از آن متاذی بود. مثال هایی به خاطر دارم که اظهار آن ها را لازم نمی دانم. حین توقف در مملکت به مرحوم پژواک موقع پیدا نمی شد(یا داده نمی شد)تا مردم زحمتکش افغانستان را که در ولایات- در شهر ها، قصبات و قریه جات زندگی می کنند و نگهبان واقعی خصوصیات کلتوری و تاریخی افغانی اند و در دفاع مملکت، دایم رول اصلی را بازی کرده اند، تماس نزدیک بگیرد. او کاملاً این نقیصه را که امری ضروری رهبری ست درک می کرد... .

برای شناخت مفکوره و شور باطنی پژواک همین بس است که مردم، اشعار معنایی و شور انگیز اورا مطالعه و به آن تعمق می کنند. من دوربینی او در این اشعار وی را احساس می کنم که عنوان آن «اگر خدا خواهد» است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشتی دشمن اگر خواهد خدا خواهد شکست
موج اگر نتوان شکستن، ناخدا خواهد شکست
گر خدا خواهد پر کاهی ست ایمن از درخش
بال سیمرغی هوا زی از هوا خواهد شکست
گر نخواهد جم و اسکندر، اگر خواهد خدای
جام ها خواهد شکست، آئینه ها خواهد شکست
گر خدا خواهد، برد شبنم چو توفان باغ را
شاخ گلبن از دم باد صبا خواهد شکست
باز خواهد داد دریا خاتم گم گشته را
گر خدا خواهد، طلسم دیو ها خواهد شکست
درز ها بسیار دارد دل ندانم این نگین
ناگهان روزی ز دستم از کجا خواهد شکست
آسمان این ساقی بدمست بر جای خمار
ترسم از سنگ حوادث شیشه را خواهد شکست
گر به عزم کعبه با پای ثبات آریم روی
بی خطر خار مغیلان زیر پا خواهد شکست
تا جدا هستیم انگشتان افگاریم ما
مشت اگر گردیم از آن، دندان ها خواهد شکست
در دلم پژواک چون «بیدل» هراس از غیر نیست
«بال ما را شوخی پرواز ما خواهد شکست»

پژواک مرحوم، شخصی خدا شناس و تسلیم به قضا و قدر بود، اما دربارهٔ این خاصهٔ او شعر مرحوم غلام احمد خان طرزی را باید یاد آور شد که فرموده:

زاهدان ساده را باکهنه رندان فرق هاست
شمع را سود گر ما را گداز دیگر است

این شایق آرامش وطن به عزم همکاری با مجاهدین به خارج رفت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما متاسفانه در آن جا از پیش آمد مملکت خارجی، از حرکات دوستان نادرست، از تنظیم های بی پروگرام و بی هدف، از خود سری رهبران، از اتلاف وقت و پول، از حرص و آز بعضی از افغان ها و از آتش سوزی دشمنان مملکت در داخل رنجیده خاطر و نا امید شد که حرمت انسانی پامال می شود، اما کسی به آن وقتی نمی گذارد،گویا فرد بیدل همه دل را می خواند که:

سر کشید (بیدل) امروز از بنای اعتبار
آن قدر پستی که نتوان از دنائت عارکرد

علی احمد پوپل
جون- ۱۹۹۵
شهر Essen - جرمنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرهء سید مسعود «پوهنیار»

دوست و همکار دیگر استاد پژواک، مرحوم سید مسعود پوهنیار، سابق معین وزارت خارجه و بعداً سفیر افغانستان در روم، در هنگام مهاجرت در جرمنی، مرثیهٔ طویلی نوشته که قسمت های از آن در این جا اقتباس می شود:

«مرحوم پژواک با وجود این که سیاستمدار برازنده بود، اما به حیث یک جوان منور و ترقیخواه همیشه از روش های مستبدانهٔ حکومت انتقاد می کرد و با سیاست های داخلی حکومات نظر مخالف داشت و نمی توانست به صورت خاموش و آرام آن ها را تحمل نماید. در سال ۱۹۵۱، سردار شاه ولیخان در لندن سفیر کبیر بود، استاد پژواک به حیث اتشهٔ مطبوعاتی ایفای وظیفه می کرد، این جانب سکرتر اول و آقای سید خلیل الله مسعود (فعلاً دکتور ها شمیان) سکرتر دوم بود. در همین سال، سردار شاه محمود خان صدر اعظم از اعطای دیمو کراسی نیم بند خویش پشیمان شد، جوانان منور ما نند مرحومان غبار، فرهنگ، سرور جویا، فتح جان هزاره، داکتر محمودی، فیض محمد انگار، داکتر فاروق اعتمادی، داکتر عبدالقیوم رسول وغیره را که شمار شان افزون تر از پنجاه بود، گرفتار و زندانی ساخت. در موقع که ترتیبات جشن استقلال در سفارت افغانستان در لندن گرفته می شد، پژواک گفت: «عجب است که ما مراسم استقلال وطن را تجلیل می نمائیم، در حالی که جوانان منور وطن را اسیر زندان می نمایند» و فی البدیهه این قطعه را سرود:

مرا حدیث ز ویرانی دل است نه گل
که چون خراب شود باز می شود آباد
خوش است میهن و آوای جشن آزادی
ز خاک خویش در این روز کسی غریب مباد

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آن دیار مرا یاد می دهد امروز
که مردمانش اسیر اند و مملکت آزاد

در زمستان ۱۹۹۳ به دیدنش به پشاور رفتم، بسیار نحیف ورنجور می نمود، اما گفتار های با ذوق و فصاحت بیانش همان پژواکی بود که بود. در همان موقع نمایندهٔ BBC به ملاقاتش آمده سوالات زیادی از او کرد که همه را با لطف و ایجاز جواب می داد. نماینده گفت: «هرگاه توپ و راکت و سلاح ثقیله جمع آوری شود، اوضاع افغانستان، قرین آرامش خواهد شد... » پژواک گفت: «سلاج ثقیله را به جای خود بمانید، تنها تفنگ های کلاشنیکوف را از شانهٔ مردم بگیرید، وطن به کلی آرام می شود.» وقتی راجع به زعمای متخاصم که در افغانستان، منشاء جنگ هستند، پرسید: «که اگر آنان به دست تو بیافتند در حق شان چه می کنی؟»- که پرهیزانهٔ او را آوردند، گفت: «همین پرهیزانهٔ خود را جبراً بر آن ها می خورانم... .»

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکر سید شمس الدین «مجروح»

مرحوم پاچا صاحب سید شمس الدین مجروح، نویسنده، شاعر و ملیگرای معروف، سابق وزیر عدلیه و سفیر کبیر افغانستان در مصر، بعد از شنیدن خبر وفات استاد پژواک در پشاور در ایالت جورجیا، مرثیه ای نوشتند که قسمتی از آن را ذیلاً می خوانید:

"د افغانستان د علم او ادب یو لوی پهلوان مرگی په ځمکه وغور زاوه. عبدالرحمن پژواک مړ شو، خدای دی و ببښی. پژواک زما دیرگران دوست و، مونږ مشترک خاطرات لرل او مشترکی أرزوگانی مو لرلی او مشترک دوستان مو لرل، لکه حبیبی، الفت، خلیلی، دکتور انس او داسی نور. ده ته د افغانستان دواړه ژبی خپلی ښکاره کیدی، او دری یی د افغانستان تاریخی میراث گانه، په پشتوکی هم اشعار ویلی دی، د یو روشنفکر انسان په حیث هیڅ تعصب او تبعیض نه کاوه- پژواک د مال او دولت د غوندولو او دیرولو شوقی نه و، خلاص لاس یی لرلو او په ځان او دوستانویی بی پروا مصرف کولو... پژواک ډیره قوی د عزت النفس عریزه لرله... ډیر ظرافت او توک تکالی به یی دوستانو سره کولی چې د ده په دغه لطیفو او توکو کښی هم ادبی صنایع موجود و، او د ادب او د تهذیب په حدود کښی وی. د ده سیاسی او اداری ژوندون ډیر پاک او دیر سم او هدفمند وو. پژواک په أخر کښی په جهاد کښی د شرکت لپاره او د خپلو مهاجرو وطندارانو سره د اشتراک دپاره پیښورته راغی- زه هم په هغه وخت پیښور کښی وم او یو د بل سره مو تماس او گډون لرلو- خو پاکستان دی پری نښوده چی خپله مبارزی او جهاد ته دوام ورکری، دی د پاکستان نه اخراج کړو او تر هغه وخته چی د امریکا ویزه او موافقه حاصل شی دی په کور کښی توقیف شوی وو. انا الله- و انا الیه راجعون."

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرهء عزیز «نعیم»

مرحوم استاد عزیز نعیم که در صباوت، شاگرد استاد پژواک و در ماموریت همکار او بود، مرثیهٔ بسیار طولانی در رثای استاد و دوست خود نوشته که قسمت های آن ذیلاً اقتباس می شوند:

«در دورهٔ مکتب درمیان مقاله ها و نوشته هایی که در سالنامه ها و مطبوعات چاپ می شدند، نوشته های مرحوم عبدالرحمن پژواک بیشتر مورد توجه ام قرار می گرفتند. مرحوم پژواک اکثراً پدیده های تاریخی و فولکوری وطن را در قالب افسانه ها و درامه های جالب به رشتهٔ تحریر درمی آورد که از خواندن آن حظ می بردم؛ بازهم می خواندم و باز محظوظ می شدم! بعد از ختم جنگ جهانی دوم، پدر مرحومم شهید محمد نعیم به سفارت افغانی در لندن تعیین گردید و مرحوم پژواک بنا بر پیشنهاد وی به حیث سکرتر مطبوعاتی آن سفارت گماشته شد. سر انجام باهم یک جا به این شهر رسیدیم. پدر مرحومم آرزو نداشت دوری ام از وطن باعث سکته گی در فراگیری زبان ها، تاریخ و فرهنگ کشورم گردد، بنا بر آن از مرحوم پژواک خواهش شد تا در این راه رهنمایم باشد. مرحومی این رهنمایی را بر علاوهٔ سایر مصروفیت هایش که کم نبودند، پذیرفت. این مناسبات استادی و شاگردی ما رابه هم نزدیک ساخت. از خاطرات جالب آن سال هایکی این بود که مرحوم پژواک به نوشتن گزارشات روز و خاطرات تشویقم می نمود. این تشویق سرانجام موجب گردید تا خاطراتم را روزمره بنویسم. امید وارم این مجموعه بتواند منبع جالب در پژوهش تاریخ این دورهٔ افغانستان گردد.

مرحوم عبدالرحمن پژواک، چه در هنگام ماموریت در ریاست مطبوعات، مدیریت روزنامهء اصلاح که ارگان رسمی دولت افغانستان بود و مدیریت عمومی نشرات آن ریاست، و چه در وزارت امور خارجه و ماموریت های خارج در مسیر سیاست خارجی

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان قرار داشت و سهیم بود؛ به خصوص این سهمگیری بعد از سال ۱۹۵۳ وسیع تر گردید. کشیده گی بین افغانستان و پاکستان بر موضوع سرنوشت پشتون ها و بلوچ ها برای مدت زیادی محور سیاست خارجی افغانستان بود و مرحوم پژواک از طرفداران و مدافعین احقاق این حقوق حقه بود. طرح تشریح و تبلیغ این سیاست از مصروفیت های مهم وی در وزارت امور خارجه می شد. آن مرحوم، نه تنها کتابی در این باره به زبان انگلیسی نوشت و نه تنها در اعلامیه های دولت در رابطه با این مسئله نقش عمده داشت، بل هنگام وظیفه به حیث سفیر کبیر و نمایندهٔ دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد، این صدا را از تریبیون مجمع عمومی بلند می کرد.

خاکی که امروز به نام صوبه سرحد یاد می گردد، جزء سرزمین افغانستان بود که در قرن گذشته با تحمیل معاهدات غیر عادلانه در سه مرحله از پیکر افغانستان جدا گردیدند در این رابطه- از خدمات دیگر مرحوم پژواک این بود وقتی مسایل حقوق بشر در کمیتهء سوم مجمع عمومی مطرح شد، مرحومی که عضویت این کمیته را داشت، پیشنهاد نموده بود که حق خود ارادیت برای ملت ها باید از اجزای اعلامیهٔ حقوق بشر شناخته شود؛ چون در آن وقت (۱۹۵۳) هنوز استعمار غرب به کلی منحل نشده بود و غرب هنوز نمی خواست واقعیت های تغییر یافته و جدید را مشاهده کند، بنا بر این در برابر این پیشنهاد از طرف غرب و هم پیمانان دنیای سومی اش، موانع ایجاد می شود، اما باز هم اکثریت کشور های جهان سوم از این پیشنهاد استقبال کردند... تدویر اولین کنفرانس کشور های آسیایی و افریقایی در باندونگ اندو نیزیا- به خصوص نخستین اجتماع سران کشور های غیر منسلک در ۱۹۶۱م در بلگراد، موجب همبسته گی بیشتر کشور های جهان سوم گردید. افغانستان، به حیث یکی از اعضای فعال، صادق و مورد احترام این جنبش دیده می شد و از برگذارکننده گان آن بود. در این دوره است که مرحوم عبدالرحمن پژواک به حیث

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از مامورین عالی رتبهٔ وزارت امور خارجه در تطبیق نظریات مسئوولین سیاست خارجی افغانستان در تدوین اعلامیهٔ باندونگ و در تعیین معیار های عدم انسلاک، نقش نهایت فعال داشت و به حیث دپلومات ممتاز در بین همقطاران جهان سومی اش دیده می شد.

مناسبات مرحوم پژواک و من که از استادی وشاگردی آغاز یافتند، در نهایت به همکاری مبدل گشت، چنانچه هنگام ماموریتم در سفارت افغانی در لندن، مرحوم پژواک به حیث آخرین سفیر کبیر افغانستان آزاد در این شهر وظیفه داشت که از آن دوره، خاطرات فراموش ناشدنی دارم. آن مرحوم به مادونان خود صلاحیت زیاد می داد و البته از اجرات شان مراقبت نیز می کرد. بعد از وقت رسمی، او یک رفیق نهایت شفیق بود. پس از فاجعهٔ ۷ ثور ۱۳۵۷، وی به وطن رفت و من به حکم اجبار در این جا ماندم.

بعد از تجاوز اردوی سرخ، مرحوم پژواک از افغانستان برآمد و به خاطر استر داد استقلال وطن با این که مریض بود، جد و جهد کافی نمود و لحظه ای در این راه آرام نه نشست. مرحومی می خواست به خاطر خدمت در این راه با سایر هموطنان مهاجرش در پشاور باشد و از نزدیک در مصائب و مشقت آن ها شریک گردد. استقبال نهایت گرمی که از طرف مهاجرین و مجاهدین افغان از مرحوم پژواک در پشاور به عمل آمد، برای رژیم ضیاء الحق که نقشه های دیگری برای آیندهٔ وطن ما در سر داشت، چندان خوش آیند نبود، لهذا پژواک، نظربند شد و بعداً در رفتن به امریکا مجبور ساخته شد. پس از مرگ ضیاء الحق، مرحوم پژواک که در بستر مریضی بود، دوباره به پشاور آمد و دوباره خواست از مصائب و مشقات هموطنانش بی نصیب نماند تا این که داعی احل را لبیک گفت. انا لله و انا الیه راجعون.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرهء عبدالحکیم «طبیبی»

مرحوم داکتر عبدالحکیم طبیبی، سابق سفیر کبیر افغانستان در جاپان که سال ها در موسسهء ملل متحد نیز به حیث مامور و متخصص کار کرده و در سفارت افغانستان در واشنگتن و موسسهء ملل متحد، همکار مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک بود، خاطرات خود از پژواک را در مرثیهٔ طویلی نوشته که قسمت هایی از آن ذیلاً گزارش می یابند:

«کی بتواند وقتی خبرالمناک مرگ یک همکار و دوست نیم قرن را که با وی خاطرات تلخ و شیرین زنده گی یک جا سپری شده بشنود و تکان نخورد؟ خاصتاً دوستی که برای کشورش ارزش علمی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد و دل وی از عشق وطن مالا مال باشد. وقتی خبر مرگ استاد پژواک را از صدای امریکا شنیدم، پس از خوردن تکان و تاثر بی پایان قلم برداشته و چند سطری که حاوی احساسات یک عمر دراز همکاری و دردمندی بود نوشتم تا احساس یک دوست به دوست ارجمند، ادیب و فرزانهء کشور که مرگ او ضایعهٔ عمیق ملی است، مانند اکلیل گل بر مزار او نثار گردد

دانی که بحر، پُر از جذر و غرش و صداست
یعنی که رفتن است و دگر آمدن کجاست؟

ولی مرگ مرد ارزشمند و گزیده ای مانند پژواک که چون الماسی در تاریکی و روشنایی می درخشید و در این شب و روزی که افغانستان به قحط الرجالی سردچار و آنانی که زمام امور را به دست دارند، جز خودخواهی و خود پرستی، هدف دیگری ندارند و کشور مغرور و ملت مردانه ای را به خاک و خون می کشند، ضایعهٔ بزرگ و جبران ناپذیراست... .

آنچه در خاطر من بیشتر از سایر آثارش باقی مانده، داستان «قربانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی گناه» و نیز چکامهٔ وی است که درام مولفهٔ مرحوم استاد علی احمد کهزاد با عنوان «مردان پاروپامیزاد» را به رشتهٔ نظم در آورده که دو بیت آغاز و انجام آن چنین است:

شنیدم که سکندر شهنشهٔ یونان
چو بست بهر جهانگیری از غرور میان
هزار خم نکند مست می پرستان را
چنان که ذرهٔ خاک وطن پرستان را

در این داستان ملی و دل انگیز، احساسات وطنپرستی آن مرحوم با عمق زیاد و حرارت و غرور افغانی تمثیل شده و ابیات نغز و زیبای آن گیرا و شیوا می باشند... حقیقتًا که پژواک استعدادی خاص در نثر نویسی سبک رومانتیک به سان لامارتین داشت و بیشتر تفکرات و ترسیم زیبایی های طبیعت را مانند تاگور در نوشته پرورش می داد؛ چنانچه وقتی ترجمهء «کتان جیلی» تاگور را در جراید شروع کرد، ترجمهٔ پژواک مانند نوشتهٔ اصلی تاگور جذاب و گیرنده و حتی بهتر می نمود... هر دوی ما کار را در یک اطاق در سفارت افغانستان در واشنگتن شروع کردیم و این دوام همکاری ما بحیث دپلومات، مامور وز ارت خارجه، در یو.ان، نیویارک و کنفرانس های بین المللی بود که هر دو برای شهرت و دفاع از سیاست آزاد و غیر منسلک افغانستان با گردن افراشته و با نفوذ فراوان در یو.ان و مجامع بین المللی مبارزه را در پیش می بردیم، تا آن که سیاست های خود خواهانه و انفرادی چشم پوشی از حق خود ارادیت مردم و دیموکراسی حقیقی موقع داد همسایه گانی که جرات دیدن کوه و درهٔ کشور ما را نداشتند، حال ما را دگرگون کنند؛ وطنپرستان ما پریشان حال و ناتوان شدند، این مردمان خود خواه، مردم و کشور ما را به سوی غربت، بدنامی، ناتوانی و تجزیه می کشانند. در چنین احوالی، پژواک با حال ناتوانی و افسرده دل، در دل خاک جا گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند پژواک را بیامرزد و با وطنپرستان محشور شود. انا الله و انـا الیه راجعون.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرهء سید خلیل الله «هاشمیان»

مرثیهء طولانی هاشمیان در فقدان استاد پژواک در شمارهء۵۴ مجلهء آئینه افغانستان نشر شده و فقط یک قسمت آن به ارتباط مبارزهٔ آن مرحوم در این جا اقتباس می شود:

«هنگامی که قهر مردم کابل به قیام دختران انجامید و دختر قهرمانی چون ناهید به شهادت رسید، چند روز بعد از آن به دیدن استاد پژواک رفتم؛ مریض و در بستر افتاده بود. قیام دختران و شهادت ناهید بر او اثری دو جانبه داشت. گفت:

«متالم شدم. دختری در عنفوان جوانی به صورت فجیع جان سپرد، ولی حالاکه حماسهء ملالی در جنگ میوند به شکل قهرمان تری تبارز کرد، به پیروزی ملت خود مطمئنم... .»

آن گه از لای کتابی کاغذی به من داد که دیدم شعر منثوری ست برای جاودان ساختن شهادت ناهید به قلم خود شان: اجازه خواستم و آن را در صفحه ای نوشته و نوشتهء خود شان را اعاده کردم. فرمود: نوشتهٔ خود را به من بده! که اجابت نمودم. دیدم در کاغذ من چیزی می نویسد. وقتی آن را دوباره به من داد، فرمود: «به نوشتن «ناهیدنامه» شروع کرده ام و این بخش اول آن است. ببینم عمر برای تکمیل آن بقاء می کند یا خیر... . وقتی به کاغذ نظر انداختم، چهار سطر به قلم خود در زیر نوشتهء من رقم نموده بود که اکنون به پاس دینی که سال ها قبل مرحوم پژواک با آن نوشته بر دوش من گذاشت، آن منظومه و همان چهار سطر را به ملت مومن و قهرمان افغان می سپارم:

این نامه، داستان شهیدان کشور است
از خون های ناحق دوشیزه گان تر است
این دختران، مبارزه با روس کرده اند
جان را فدای نخوت و ناموس کرده اند
این دختران، رهی به رزمگه نبرده اند

(c) ketabton.com: The Digital Library

در شهر روی جادهٔ سنگفرش مرده اند
کرده حنا و غازهٔ شادی به خون سرخ
جان داده سرخ روی ز تیغ قشون سرخ
با مرگ خویش طعنه به ما زنده گان زدند
تکبیر حق به لب، رهٔ آزاده گان زدند
از خود گذاشتند پیامی به نام حق
از خون نهاده مهر به روی پیام حق
فارغ ز درد و رنج روان شاد گشته اند
تا چشم شان ز شرم نیافتد بروی ننگ
رو در نقاب خواب کشدند بی درنگ
این دختران به جنگ نبسته میان خویش
شمشیر ها نه آخته جز از زبان خویش
فریاد از اسارت و بی داد کرده اند
شیون به نام کشور آزاد کرده اند
اینان مثال غیرت و ایمان کشور اند
جاوید زنده در دل و وجدان کشور اند
این دختران خاطرهٔ عشق میهن اند
قربانیان وحشت و بی داد دشمن اند
«ناهید» و خواهرانش چو ما زنده نیستند
آزاد می زیند، چو ما بنده نیستند
بر یاد شان سرود و ستایش درود ماست
بر نام شان درود نیایش سرود ماست

و این است همان چهار سطری که مرحوم پژواک به قلم خود نوشته بودند:

«این شعر، دیباچهٔ کتاب غیر مطبوعی به نام «ناهیدنامه» است که به شعر منثور در رثای ناهید و خواهر انش سروده شده است. امید است روزی آبده ای به نام آنان در وطن آباد شود و این شعر از کتیبه های آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد.»

در سال های استیلای کمونستی و تهاجم لشکر روس (۱۹۷۹-۸۰) هنگامی که شادروان پژواک به منزل برادر مبارز خود مرحوم عتیق الله پژواک در جمال مینه منتقل شد، او در این جا با وجود تکلیف جسمی و خونریزی های متدوام بطنی، به مبارزهٔ وسیع قلمی پرداخت؛ شبنامه ها می نوشت و آن ها را به قلم و نوشتهء اشخاص ناشناس توزیع می کرد؛ علاوتاً اولین کمیتهء حقوق بشر متشکل از یک حلقهء کوچک آزادی خواهان را تاسیس نمود که من هم جزء آن بودم. پژواک به دوستان این حلقه، ضرورت این مبارزه را باکلماتی از این نوع سفارش می نمود:

«در پایان پنجاه سال تلاش توانستیم سیاست خارجی افغانستان را بر مبنای بی طرفی مثبت و فعال که خصلت ملی ماست، استوار سازیم، اما رژیم کمونستی خلقی در پی تخریب اساسات ملی و اسلامی ما برآمده می خواهد بی طرفی و عنعنات ملی ما را روسی بسازد؛ لهذا وظیفهٔ هر افغان آزاده است تا در جهت تغییر این وضع مبارزه کند... .»

داعیهء مظلومیت افغانستان از نگاه حقوق بشر به قلم توانای پژواک در دو اعلامیه نوشته و در کابل تکثیر گردید، که من متن انگلیسی آن اعلامیه ها را تهیه و به سفارتخانه های خارجی در کابل توسط دوستان خارجی تکثیر کردم.

با وجودی که خانهء مرحوم عتیق الله پژواک در دورهٔ حکومت کمونستی (امین) تحت مراقبت قرار داشت، من و مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی به دیدن استاد پژواک می رفتیم، و چند بار مرحوم پوهاند فضل ربی پژواک نیز حاضر بود. مرحوم پوهاند حبیبی هم در کمیتهٔ حقوق بشر شامل بود و هم در مبارزات زیر زمینی استادان پوهنتون کابل همکاری می کرد؛ او هم شبنامه ها می نوشت.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیام تعزیت سرمنشی سازمان ملل متحد

پیام تعزیت جلالتماب بوتروس بوتروس غالی، سرمنشی سازمان ملل متحد- دفتر: مورخ ۱۵ جون ۱۹۹۵

با اندوه عظیم، خبر وفات سفیرکبیر عبدالرحمن پژواک را دریافت نمودم.

ضایعهٔ مرگ پژواک، خصوصاً برای ملل متحد جانکاه است. وی مباحثات اساملبهء عمومی ملل متحد را به حیث رئیس آن مجمع در اوایل دههٔ سوم عمر این سازمان، در فرصتی رهبری نمود که منافع متضاد و رقابتگر در صحنهٔ بین المللی در نقش او در آن وقت، متقاضی مهارت های دیپلوماسی و درایت عالی استثنایی بود. سفیر کبیر پژواک به نحو دیگر، یکی از اعضای موسس سیستم خدمات ملکی بین المللی ملل متحد بود و به حیث یکی از معاونان ریسرچ در ادارهٔ بین المللی کار و کارگر ملل متحد در سنه ۱۴۷ ایفای وظیفه می کرد و بعد از سال ۱۹۵۸ به حیث نمایندهٔ دایمی افغانستان در ملل متحد مقرر گردید که خدمات او را در این مقام، کشور خود او (افغانستان) و ملل متحد، هر دو به نظر قدر نگریسته اند.

ما، سفیر کبیر پژواک را به حیث انسانی دارای اهداف و استعداد های گوناگون، به خاطر خواهیم داشت: به حیث محصل طب، به حیث شاعر و ژورنالست و به حیث دانشمند و سیاستمداری که مهارت های او، منافع جهان و کشور او را به هم نزدیک ساختند و در ورای این مساعی، هر دو جناح مستفید و مستغنی شدند؛ لهذا مراتب تعزیت و غم شریکی ما را به فامیل او برسانید.

با تجدید احترمات فایقه
بوتروس بوتروس «غالی»
سرمنشی سازمان ملل متحد

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکر دکتور روان «فرهادی»

«پژواک، خواه مخواه از آغاز جوانی تاکنون باکمال مجاهدت... از روی همت، هست و بود را تکانی داد و زبان را ازبسته گی و روح را از اسارت نجات بخشیده است. در هر محفلی- با کمال فصاحت با صراحت و آزادی کامل اظهار نظر و آن گاه بر نظر خود باکمال استواری، پافشاری می کند... .»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیام تعزیت مرحوم پادشاه سابق افغانستان

دفتر پادشاه سابق در روم، ضمن اعلامیه ای گفته است:
«اعلیحضرت پادشاه سابق افغانستان، وفات المناک مرحوم عبدالرحمن پژواک را یک ضایعه دانسته، خدمات مرحومی را در دوران ماموریت در داخل و خارج کشور در طریق اعتلای افغانستان، بس مهم و موثر خوانده، از زحمات پیگیر مرحوم پژواک و نقش موصوف در ایفای وظایف محوله- مبتنی بر تحفظ حیثیت بین المللی افغانستان مملو با حب وطن، با تمجید و تحسین یاد نموده و با دعای غفران و مغفرت از بارگاه خداوند (ج)، برای مرحومی رستگاری و مرحمت جاودانی التجا کرده است.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرهء واصف «باختری»

ادیب، نقاد و شاعر نکته دان افغان، آقای واصف باختری نقد و مرثیه ای دارد که قسمت هایی از آن ذیلاً گزارش می یابد:

«... به قول بیهقی: «بزرگا مردا» که این پژواک بود. من شاگرد دبستان بودم که با نام استاد پژواک آشنا شدم... همواره با خود گفته ام که سخت شگفتی انگیز است که مردی چون استاد پژواک که سال ها تشریف نماینده گی افغانستان در سازمان ملل متحد را در برداشته و به سفارت رسیده، هیچ گاه مدیحه نسروده است. هنگامی که او را از نزدیک دیدم دریافتم که این قلندر را تصادف هایی سال ها زنده نگاه داشته اند. او جداً پاسدار خود بوده و گردن ننهاده که هر کسی جوهر شخصیت اش را در هر کوره ای بگدازد و به ضرابخانهٔ منافع خود تحویل دهد و هر نام و طغرایی را که بخواهد برپشت و روی این سکه نقش کند. او از نادره مردان روزگار بود و کارنامهٔ سیاسی اش هم حتماً باید نوشته شود، اما به دست کسی که از امروز نترسد و از آینده نترسد وسیماب گرما سنج استنباط هایش جوهر وجدان باشد، نه خواست کسی یا کسانی و نه به شیوه های مزورانه ای که با به کار بستن آن ها این روزگار عفن، کلید پیروزی را درکف هر بی کفایتی می گذارد و چه بیذق هاکه از این راه به فرزینی رسیده اند؛[۲] همان فرزین هایی که پژواک، چه رندانه تحقیر شان می کرد و این شیرپاک خورده ها اصلاً نمی دانستند که تحقیر می شوند، آن هم به چه نحوی.

آخرین باری که دیدمش، درست یادم نیست؛ حوت ۱۳۵۸ به در و در مدخل مسجد باغبان باشی- مراسم فاتحه خوانی بر پاشده بود به مناسبت وفات یکی از نزدیکانش و او سخت اندوهگین می نمود.

---

[۲] - بیذق= پیادهء سطرنج و فرزین= وزیر سطرنج.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرسیدم استاد چه گونه آید؟ گفت: «گران شد زنده گی، اما نمی- افتد ز دوش من!» اما راست اش دو کلمهٔ آخر مصراع بی دل را من درذهن خود خواندم، زیرا عبور چند خودروی کوه پیکر حامل سربازان شوروی نگذاشته بود تا کلمهٔ آخر را از زبان آن مرحوم بشنوم- و نگاه آگنده از خشم و نفرت او به سوی آن خودرو ها خود آغاز شعری دیگر بود؛ شعری که پژواک به هوای سرایش آن آوارهٔ آفاق عالم شد. آخرین بخش و دردناک ترین بخش این شعر، مرگ او بود در غربت ناخشنود از آنچه شده بود و نباید می شد... .»

شعر ناب استاد واصف باختری را در رثای استاد پژواک، ذیلاً می خوانید:

ندامت پژواک از ترک وطن

دی پیر مغان چون نظری جانب ما کرد
هر دردی که دل داشت به یک طرفه ادا کرد
نازیم به خودا حادثه گر نیک بسر شد
گر نیک نشد کار قدر بود و قضا کرد
کردیم فراموش خدا را و زغفلت
برخویش ستم کرده و گفتیم خدا کرد
از جان نگذشتیم و گذشتیم ز میهن
حرفی ست که ما را ز وطن روس جلا کرد
ای خاک وطن! چشم مرا کرد زمان باز
زان غفلت سنگین که مرا از تو جدا کرد
جانی که به ما دادی اگر بهر تو ندهیم
در زنده گی کس حق تو نتوان ادا کرد
پیوست به حق آن که در آغوش تو جان داد
آواره و نومید اگر زیست خطا کرد
نازم به دیاری که در آن طفل و زن و مرد
در روز غزا کرد و شبانگاه عزا کرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

در خاک وطن باز کنم سجدهٔ شکری
گر خواست خدا باز و اگر عمر وفا کرد
مردیم گر آواره و نومید ننالیم
گر هموطنی وقت دعا یادی ز ما کرد
دورا ز وطن آن شبنم خونم که دل شب
چون اشک فرود آمد و چون آه هوا کرد
پژواک به آن کس که جوان بود و نجنگید
صد طعنه به دل زد به زبان گرچه حیا کرد

در بستر بیماری
واشنگتن ۱۹۸۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

د لوی شاعر (استاد پژواک) مړینه

محمد داوود «مومند»

شعر را مقصود گر آدم گری ست
شاعری هم وارث پیغمبری ست

د شفیق لمنی سری دی
که أسمان دی په سور اور کښی
په فلک کښی څه غوغا ده
یا څه هسی واویلا ده
د گلانو زړه ته او ښکي
یا وړیا ده راڅخیزی
یا شبنم د سباوون دی
ملغلری د فطرت دی
یا ژړا ده د گلانو
چی بلبلی ته چغیژي
څه ماتم دی څه پیښ شوی
جی وږمه هم نه چلیزي
شپه بدله ورځ بدله
د ماحول هر څه بدل دی
د یوه تنه غوندی ښکاری
پتنگان په زړه غمرن دی
گونگوسی دي په هر کور کښی
دا څه پته معما ده
کاینات دی په حسرت کښی
یا که ځمکه یا فضا ده
نه خندا خندا ته ورته

(c) ketabton.com: The Digital Library

نه ژړا ژړا ته ورته
په خندا کښې هم ژړا ده
په ژړا کښې هم خندا ده
گو گل سور دی د گلانو
د بلبل چغار بدل دی
بوراگان وارخطا ښکاري
لویه خدایه دا څه چل دي
ولی هر څه بدل ښکاری
ولی هر څه په حیرت کښې
حقیقت دی که مجاز دی
هنگامه ده به فطرت کښې
یو غیبی أواز شو پورته
کاینات په خاموشي کښې
ملائک شو پریشانه
ټول جهان په بي هوشی کښې
خدای فرمان راغلی
چی اوس وخت نو د سفر دی
خدای اوس ځانته دی بللي
د شاعر د مرگ خبر دی

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد پژواک

احد «بارکزی»

رخت بستی ز جهان صاحب عنوان پژواک
نور چشم وطن ای عبدل رحمان پژواک
رفت آن مرد سیاسی بزرگ افغان
زخم ناسور دی از بش ویران پژواک
درد افغان کشی خاک، زمین دوزت کرد
داشتی عشق وطن بس که فراوان پژواک
تو در آن بستر بیماری خاک وطن
در دفاع حق افغان شدن جویان پژواک
تو سفیر- تو نمایندهٔ آزاد وطن
شاعر و مرد سیاستگر میدان پژواک
مرد با عزت و با هیبت و سیاس وطن
دوست دار همه بودی ز دل و جان پژواک
سال ها بود که در چرخ سیاسی جهان
کردی شطرنج به آیین بزرگان پژواک
نه کرد چون بو قلمون، نوکر روس و ایران
بازی دست اجانب شدی افغان پژواک
کاخ یونوپ شد از مرگ تو محزون امروز
تو ریاست گر آن مجمع دوران پژواک
نامه ها در قلمت سوز فراوان دارد
داشتی زآتش دل شعلهٔ سوزان پژواک
بودی استاد سیاستگر با درد وطن
با قلم کردی تو شمشیر فراوان پژواک
کوه سپین غر و شمشاد تو ماتم دارد
رفت از دار جهان غازی افغان پژواک

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرخ رود تو سیاه شد از مرگت
باغوانی همه در حالت گریان پژواک
من تسلی به عتیق تو ز دل می گویم
که نمودی خدمت ز دل و جان پژواک
تعزیت گویمت از مرگ گرامی پدر!
بتو ای مرد عفیف افغان پژواک
«بارک» هموطنت بهر تو از درگه حق
طلبد جنت فردوس ز یزدان پژواک

(c) ketabton.com: The Digital Library

در رثای پژواک فقید

مرثیهء مرحوم ملک الشعراء محمد طاهر «هاتف»

واحسر تا که زنده گی نقشی بر آب بود
کوتاه تر ز فرصت عمر حباب بود
لب تشنه می رویم در این دشت به سوی آب
غافل که آنچه در نظر آمد سراب بود
تا چشم واکنیم که از خویش رفته ایم
گویی زمانه ساغر موج شراب بود
از طول عمر خضر و مسیحا چه دیده اند
ما را به این دو روزه نفس اضطراب بود
گاهی ز تندباد حوادث فسرده گی
گه ز آتش فراق وطن التهاب بود
یک سو به درد غربت و تبعید مبتلا
و آن سوی جان و دل ز جدایی کتاب بود
گه خون ما ز کلفت دوران به شیشه شد
گه چشم ما ز رفتن یاران پر آب شد
گفتند سر رسید به –پژواک– زنده گی
این هم مصیبتی ست که نا اجتناب بود
زین شامتی پیام به خونابهٔ سرشک
باید مدام بر سر مژگان خضاب بود
بی لقمه نیست این دهن باز مرگ
سال از مدام در چلش، این اسیاب بود
– پژواک– مرد عالم و دانش پژوه ما
شخصیت ستوده و عالی جناب بود
آن قلب پاک و اثر فیض صبح داشت
رایش ز روشنی به مثل آفتاب بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

- پژواک- ادیب و شاعر و سیاس چیره دست
او شاخص گزیدهٔ هر شیخ و شاب بود
وارسته، وز تعصب و تبعیض برکنار
و جدانش پاک و شسته تر از ماهتاب بود
پشتون، هزاره، تاجک و ازبک بدیده اش
بی امتیاز، ملت افغان حساب بود
خلقی اسیر حرص وطمع گشته اند و وی
بر این دو خصم حاکم و مالک رقاب بود
شعرش ز دل بر آمده بر دل همی نشست
ابیات نغز وی همه از انتخاب بود
سحر کلام او به ندیمان مبرهن است
وی بذله گوی و در سخن حاضر جواب بود
اصرار داشت بس که به آزادی بیان
در این خصوص با عظما شکر آب بود
دایم ز قید و بست حکومات رنج داشت
آزاده طبع و راهرو انقلاب بود
بسیار از مطالعهٔ ژرف فیض برد
آئینهٔ سکندری وی کتاب بود
دیدش وسیع و طرز تفکر جهان شمول
در مجمع ملل نظراتش صواب بود
او حرف خود همه به کرسی همی نشاند
گفتار او به مستمعین اش مجاب بود
از نیروی فصاحت و منطق قوی
در بحث و گفتگو طرفش لاجواب بود
زان فکر تند داشت کلید معضلات
هرکار بسته را سبب فتح باب بود
روشن نمود صفحهٔ تاریخ باستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهدش پی شناختن مام و باب بود
علاقه مند رفعت نام و نشان قوم
بلبل صفت، نشیده سرای گلاب بود
در کار ملک داشت به جان و به تن تلاش
از خدمت اش به حد توان بهره یاب بود
یک لحظه از خیال وطن سر به در نکرد
او مرد صادق وطن، افغان ناب بود
در خاک برد داعیهٔ وحدت وطن
تا وقت مرگ، دشمن هر انشعاب بود
هر چند از این ضیاع المناک، عمر ها
باید ز غصه در تش و پیچ و تاب بود
جز صبر در مصائب ایام چاره نیست
این مرگ و میر رسم جهان خراب بود
دنیا به چشم عقل لجنزار بیش نیست
خرم روان آن که برون زین خلاب بود
کس را در این زمانه مجال درنگ کو
دارد و در برای ایاب و ذهاب بود
خوانم دعا که از پی آمرزش گناه
در حق بندهٔ متوفا ثواب بود
یا رب به لطف، جمله گناهان او ببخش
نام مبارکت چو تواب و وهاب بود
پروردگار اجر عنایت کند بر او
از دیر باز وی به مریضی مصاب بود
ایزد عطا کند به کسانش شکیب و صبر
کاین مرگ سخت محنت و رنج و عذاب بود
هفتاد و شش ز عمر عزیزش گذشت حیف
مژگان به هم نهادن و یک لمحه خواب بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

عاشوره روز رحلت شان در پشاور است
مدفن به سرخرود که وی را ماب بود
عبدالرحمن، تخلص (پژواک) کرده بود
او معتقد به کیفر خوب و خراب بود
- هاتف- ز خامه سال وفاتش سراغ کرد
خوش مصرعی نوشت بدین آب و تاب بود
«پژواک را کریم پذیرد به خلد هم»
در بارگاه پادشهان یا ریاب بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرثیه
محمد اسحاق «نگارگر»

مرغ بی بال و پرم راه چمن گم کرده ام
در کمال نامرادی «خویشتن» گم کرده ام
روزگاری مست و سرشار طرب بودم، کنون
فکر شادی را درین بین الحزن گم کرده ام
دامن شیرین آزادی ز دستم رفت، حیف
در دیار خویش گویی کوهکن گم کرده ام
اشک بی تاثیر من بر آتشم آبی نزد
در دل شب ها عبث در عدن گم کرده ام
دود آه من غبار چشم بی دردان نشد
شمع خاموشم که ذوق سوختن گم کرده ام
ذوق شعرم را عجب در سرمه خوابانیده اند
شاعرم اما دگر شور سخن گم کرده ام
صد چمن گل خاطر آزرده ام را وا نکرد
غنچهٔ دل را همان در نسترن گم کرده ام
روزگاری آشیانی داشتم، اما دریخ
مرغ سرگردانم آن بیت کهن گم کرده ام
فارغ از ذوق تپش طی می شود مجنون من
خیمهٔ لیلی درین دشت و دمن گم کرده ام
در جهان عیسای رافت نیست الا بر صلیب
آدمیت را درین دو رفتن گم کرده ام
ارغنون زور را نبود به جز شیپور جنگ
نغمهٔ بلبل ز غوغای زغن گم کرده ام
خار غم هر خاطری را خست، خون شد قلب من
خود مبادا در برم دل، گر محن گم کرده ام

(c) ketabton.com: The Digital Library

رنج غربت روح را فرسود در کنج قفس
کس چه داند قدر آن گوهر که من گم کرده ام
هر کجا رفتم مرا گفتند: «رو بیگانه ای»
ترس دامنگیر من شد تا وطن گم کرده ام
روح بی آرام من هر شب سوی کشور رود
گرچه در آواره گی نیروی تن گم کرده ام
بی نوا (پژواک) هم در شهر غربت جان سپرد
باز در ملک سخن استاد فن گم کرده ام

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرثیه

مرحوم احمد صدیق «حیا»

چه ماتم در میان انجمن رفت
که پژواک شاعر شیرین سخن رفت
از او شعر و ادب رونق پذیر بود
گل رنگین ازین باغ و چمن رفت
ز شعر نو سرا پا بود بی زار
دریغا شاعر سبک کهن رفت
چه دپلومات ماهر در وطن بود
سیاست پیشه و با علم و فن رفت
رئیس مجلس یونو مقامش
از او نام وطن در هر دهن رفت
به امریکا و دهلی کرد سفارت
به هر جا شهرت او بی سخن رفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرثیه

نسیم «اسرا»

تو بلند آواره ای، ما را اگر ادراک نیست
ای تبار نور! جای تو به زیر خاک نیست
بر بلندی های رفعت پاگذار آخر که خاک
جای آن روح بزرگ و آن وجود پاک نیست
دهر چون ماری دو سر بس مغز مردم می خورد
کاوه ای اندر مصاف افعی ضحاک نیست
رحم بر خونین دلان و مهر بر آزرده گان
کار چرخ بی ثبات، سفله و سفاک نیست
لشکر بی داد بی باکانه می آرد هجوم
خانه ویران می کند از مرگ و میرش باک نیست
رخش بدمستی به کوی دردمندان می کشد
مست می تازد به هرسو رحم در فتراک نیست
محتسب دست از خیال احتساب ما بگیر
دیگر آن جام و بساط عیش و بزم تاک نیست
حاصل این زنده گانی، بعد مرگ دوستان
غیر حزن نا تمام و جز دل غمناک نیست
نخل پر بار ادب (پژواک) دانشمند رفت
غنچه را در سوگ او غیر از دل صدچاک نیست
گفتمش آواز عجز ما نمی پیچد به کوه
یا ستیغ آرزو ها را دگر پژواک نیست
ماسیه روزان (اسیر) ارچند محزون تر شویم
نالهٔ ما را مقامی در دل افلاک نیست

***

چون «میوندوال» شیدای وطن بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریغا دوستدار این وطن رفت
به پشتو و دری اشعار دارد
ز مرگش ماتمی بر مرد وزن رفت
ز شعر «بی دل» و «سعدی» شدی شاد
به آخر زین جهان ما و من رفت
همه عمرش گذشت در عشق کشور
ازین ما تم سرای پر محن رفت
ز دنیای دنی رخت سفر بست
به گزار گل و سرو و سمن رفت
مسلمان بود و هم افغان صادق
به ناگه در حریم ذوالمنن رفت
«خدا و خنده» دایم بر زبانش
دلش فارغ ز فکر ما و من رفت
اگرچه مدتی دور از وطن بود
ولی آخر در آن خاک وطن رفت
مزارش را خدا گلزار سازد
که گلباز وطن زین انجمن رفت
نمیرد این چنین اشخاص دانا
اگرچه روح شان از این بدن رفت
به پاس آشنائی ها نوشتم
دو- سه بیتی به یادش بر دهن رفت
ز دنیا هر چه بود بگذاشت و بگذشت
فقط از این جهان بایک کفن رفت
همیشه با «حیا» نامه نوشتی
دریغا محرم و همراز من رفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیشه شکستند

واصف «باختری»

در جام جهان بین غزل خاک فگندند
زین جرعه که در ساغر (پژواک) فگندند
در بزم گران سنگترین شیشه شکستند
وز باغ سبکروح ترین تاک فگندند
آن شیشه شکستند و چه ناگاه شکستند
وان تاک فگندند و چه بی باک فگندند
ز آدم چه خطارفت که لاهوت نشینان
انگور دگر درخم افلاک فگندند
پژواک ازین ساقی و این میکده رنجید
در بادهٔ نوشینه چوتریاک فگندند
خود عربده کردند ولی تهمت آن را
برگردن رندان عطش ناک فگندند
از مرگ چه گوئیم و چه نالیم که این طرح
بیرون ز نهان خانهٔ ادراک فگندند
پیشینه قبایان نواسنج ازین سوگ
برجامهٔ زربفت سخن چاک فگندند
پیمانهٔ «واصف» شود ای کاش لبالب
زان جرعه که در ساغر «پژواک» فگندند

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد عبدالرحمن پژواک
غلام حضرت «کوشان»

مرحوم غلام حضرت کوشان که یک تن از شاگردان و ارادتمندان استاد پژواک بود، شرح مبسوطی در معرفی استاد پژواک از آوان جوانی و دورهٔ تحصیل او در لیسهٔ حبیبیه گرفته تا دوره های ماموریت در داخل و خارج را در «نوای بلخ» منتشر کرده که قسمت هایی از آن در این جا گزارش می یابد:

«یکی از اسباب و علل نگه داشت پژواک در ماموریت های خارج از کشور خاصتاً دربدو امر که در حقیقت حکم نوعی از تبعید اعزازی را داشت از همین خصلت وی نشات می کرد و این مسئله از جملهٔ حقایقی ست که اکثر دوستان و همکاران او از آن واقف هستند... پژواک همیشه می گفت که محض، بوسیدن دست پدر و مادر و استاد جواز دارد و بس ... یک تن از نامه نگاران انگلیس در مورد ماموریت پژواک به حیث مدیر عمومی و متصدی پشتو تولنه یا اکادمی پشتو چنین اظهار نظر می کند: «اعضای اکادمی پشتوی افغانستان را علماء و فضلای فلسفه و ادبیات افغانستان تشکیل می-دادند و انتخاب پژواک به ریاست آن دال بر این است که فضل و درایت تام او در نویسنده گی و شاعری در نزد هموطنانش په اثبات رسیده بود و از همین پس تعدادی از آثار پژواک نیز به چاپ رسید...»

«... نظریات سالم و ملی پژواک در موارد اجتماعی و حیاتی پذیرفته نمی شد، و با این که اکثرا از جلسات مشورتی و انتهایی مربوط به قانون اساسی مملکت دور نگه داشته می شد، و تجارب وی به سطح ملی و بین المللی نادیده گرفته می شد، طبعاً اسرار مگویی وجود داشت، اما قدر مسلم این است که دلایل این سیاست بیشتر معلوم و کمتر نامعلوم است. به هر تقدیر، شخص پژواک را مقوله-ایست که می گوید: «حکومت های زمان من خسران مردم خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند؛ مردم خود را به غلامی قبول می کنند» و نیز و جیزه ای دارد در مورد قوانین اساسی، چنانچه می نویسد:

«امروز قانون اساسی کشور را خواندم، شهکار است!»، (یعنی ساخته و بافتهء شخص پادشاه است!)

مرحوم استاد پژواک در دو نوبت ماموریت به حیث اتشهء مطبوعاتی سفارت و آمر دفتر اطلاعات افغانستان در لندن، آثار ذیل را به زبان انگلیسی در انگلستان تهیه و چاپ کرده است:

۱) رساله ای به نام (آریانا- ARIANA) در سال های ۱۹۴۶-۴۷ در معرفی تاریخ افغانستان.

۲) رساله ای به نام (افغانستان باستان- ANCIENT AFGHANISTAN)در سال های ۱۹۴۷-۴۸ در معرفی افغانستان.

۳) رساله ای به نام (روز پشتونستان- PASHTUNISTAN DAY) در سال ۱۹۵۲در معرفی داعیهء پشتونستان.

۴) رساله ای به نام (پختونستان- PAKHTUNISTAN) در سال ۱۹۵۴در معرفی اقوام، جغرافیا و اقتصادیات پختونستان.

۵) رساله ای به نام (سوال پختونستان- THE QUESTION OF PAKHTUNISTAN) در سال های ۱۹۵۳-۵۴ م؛ توضیحی بر مشروعیت داعیهء پشتونستان.

فهرت مجموع آثار مطبوع استاد پژواک در داخل و خارج افغانستان (۳۱) اثر، و آثار غیر مطبوع مرحومی (۲۲) اثر، توسط مرحوم داکتر نعمت الله پژواک در کتاب «نوای بلخ»- صفحات «۶۶-۵۶» نشر شده است.

یک تن از ژورنالیستان انگلیس که بالای افکار و آثار مرحوم پژواک، اثری نوشته، چنین اظهار نظر می کند:

«کریر و سوابق عالی پژواک در ژورنالیزم و دیپلوماسی، شاهد خوبی برای شناخت فضل، دانش و قابلیت او در ارتباطات بین المللی می باشد. اما بعد از نشست و صحبتی کوتاه با پژواک به زودی معلوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

می شود که تا چه حدی به فلسفه و نویسنده گی اشتغال و تمایل دارد و شیفتهء آن ها می باشد.

پژواک مدت دو سال در پوهنتون «اندنبره- Edinburg» به مطالعهٔ نظریات غربی، ارتباط بین المللی و ژونالیزم پرداخت و منحیث یک ژونالست آزاد دست اندر کاربود...»

غلام حضرت کوشان، تتبع مبسوطی پیرامون زندگی نامه و ماموریت های استاد پژواک در «نوای بلخ» به دست نشر سپرده که مختصری از آن را در این جا می خوانید:

«پژواک، ابر مردی که سراپای عمر پر بارش را با قلم و در خدمت قلم گذرانیده، در عرصهٔ ادبیات پشتو ودری به یقین از فرهیخته گان صاحب نام محاصر کشور پنداشته می شود که افغان ها در هر دو زبان به آفرینش و تخلیقاتش فخر و مباهات می نمایند. مرحوم عبدالرحمن پژواک افزون بر آن که مرد اندیشه و قلم بود، موازی به آن، به حیث یک دپلومات و سیاست مدار برجسته در خدمت وطن قرار گرفت و در پست های عمدهٔ سیاسی کشور در سفارت ها و نماینده گی دایمی دولت افغانستان در سازمان ملل متحد به کار سازنده پرداخت و خدمات شایسته را به نفع وطن و مردم خود انجام داد. پژواک در واقع اولین دپلومات افغان بود که ریاست عمومی سازمان ملل را عهده دار شد. نام پژواک در حلقه های دارالانشای سازمان ملل متحد و مجامع بین المللی، یک نام شناخته شده است؛ نامی ست که مناعت وقار پخته گی سیاسی و قدرت خارق العاده ای را در ادارهٔ جلسات حساس سیاسی به هم می رساند. ما به یاد داریم زمانی را که پژواک و عمق نظر وی محل تجمع دیگر دپلوماتان ورزیده بود، حتی زمانی که سازمان ملل متحد در دههٔ «۶۰» با بحران بزرگ مالی و سیاسی مواجه شد، راه حل پیشنهادی پژواک بود که آن سازمان را از سرحد بحران کشید که تا امروز به «فورمول پژواک» مسمی است.

از کار های عمدهٔ پژواک در سازمان ملل متحد که آن را می توان

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدمت بزرگی برای همهء بشریت و جمیع ملل خورد و بزرگ جهان، یک خدمت حقوقی غیر قابل فراموشی خواند، همانا مربوط به «اصل خود ارادیت» است که در ابتدا یک پرنسیپ یا اصل سیاسی تلقی می شد تا آن که در اثر پیشنهاد و پافشاری مبنی بر منطق سیاسی و حقوقی مرحوم پژواک، به حیث «حق خود ارادیت» مبدل و در منشور سازمان ملل جاداده شد.

مرحوم پژواک در یکی از طرح هایش به نام (Movement for one-Unit Afghanistan) در این مورد مطلبی دارد که ترجمهٔ مختصر آن را ذیلاً می خوانید:

«به همه معلوم است که «خودارادیت- Self Determination» در چارتر ملل متحد و قبل بر آن در اسناد «مجمع ملل- League of Nation» منحیث یک «پرنسیپ سیاسی- Political Principle» ثبت و ضبط شده است، اما عدهٔ قلیلی می دانند که هنگام تسوید کانونشن حقوق بشر توسط ملل متحد، این تنها افغانستان بود که پیشنهاد نمود تا «خود ارادیت» باید منحیث یک حق (Right) برای جمیع ملل جهان شناخته و تصویب گردد تا آن که بعد از غورو مداقه و شورو جنجال زیاد، بعد از سالی چند، «خودارادیت» نه تنها منحیث یک «حق- Right» شناخته و قبول شد، بل منحیث مادهٔ اول هر دو کانونشن حقوق بشر، هم پذیرفته شد(برای تفصیل این موضوع به اسناد و ریکارد رسمی ملل متحد مراجعه شود).

مرحوم استاد پژواک در مجامع و کنفرانس های متعدد بین المللی از کشور و دولت افغانستان، نماینده گی کرده است:

۱) عضو هیات افغانستان در اولین کنفرانس کشور های آسیایی و آفریقایی در باندونگ- ۱۹۵۵م.

۲) به حیث نمایندهء افغانستان در کنفرانس مقدماتی کشور های بی طرف در قاهره- ۱۹۶۱م.

۳) نمایندهء افغانستان در اولین کنفرانس ممالک بی طرف در

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلگراد- یوگوسلاویا- ۱۹۶۱م.
۴) نمایندهء افغانستان در کنفرانس مقدماتی وزرای خارجه ءدومین کنفرانس کشور های آسیایی- افریقایی در الجزایر- ۱۹۷۳م.
۵) اشتراک منحیث رئیس هیئت افغانی در جلسات اسامبلهٔ عمومی ملل متحد.
۶) رئیس هیئت افغانستان در کنفرانس های اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد طی سال هائی که افغانستان در آن عضویت داشت.
۷) نمایندهء افغانستان در تسوید میثاق بین المللی در بارهٔ حقوق ممالک محاط به خشکه.
۸) نمایندهء افغانستان در جمیع میثاق هایی که راجع به حقوق بشر و آزادی تسوید شده است.
۹) نمایندهء افغانستان در بورد بین المللی تجارت و انکشاف.
۱۰) نمایندهء خاص رئیس جمهور و رئیس هیئت افغانی در کنفرانس سران دول اسلامی در لاهور- پاکستان- ۱۹۷۳م.
۱۱) عضو هیئت افغانی در کنفرانس سران کشور های غیر منسلک در کولمبو- ۱۹۷۷م.
۱۲) سفیر کبیر افغانستان در جرمنی، هندوستان و انگلستان و استعفا از مقام سفارت افغانستان در لندن در سال ۱۹۷۸ و بازگشت به وطن به حیث یک تبعهء عادی افغانستان در دورهٔ کودتای کمونیستی تره کی- امین.

مرحوم استاد پژواک در ورای تبارز نظریات بشر دوستانه و حامی حقوق بشر برای همه ملل جهان، در حلقات سیاسی جهان و سازمان ملل متحد به حیث شخصیت خبیر و قابل اعتماد شناخته شده و بنا بر آن ریاست تعدادی از کمیته های مخصوص سازمان ملل متحد نیز از طریق انتخابات به او سپرده شده بود، از این قرار:
۱) ریاست کمیتهٔ مخصوصی که به منظور تحقیق حقوق بودایی ها از جانب شورای امنیت به کشور و یتنام جنوبی اعزام گردید- سال

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۹۶۳ م.
۲) ریاست کمیتهٔ مخصوصی که از جانب سازمان ملل متحد برای تحقیق اوضاع به کشور عمان اعزام گردید.
۳) ریاست کمیتهء تجدید نظر بر منشور ملل متحد. در این کمیته اعضای همه ممالک عضو ملل متحد شامل بودند.
۴) ریاست کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل برای مدت نسبتا طولانی.
۵) ریاست جلسهٔ خاص اسامبلهء عمومی ملل متحد در مورد «نامبیا» را پژواک بر عهده داشت و آن را باکمال مهارت انجام داد.
۶) رئیس اسامبلهء عمومی ملل متحد برای مدت یک سال (۱۹۶۷-۶۸) و رئیس جلسهٔ خاص و اضطراری سازمان ملل متحد به تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۷ به مناسبت مسئلهء حاد شرق میانه (جنگ شش روزهٔ اسرائیل و اعراب).

با این همه تجارب و مهارت و شهرت و لیاقت، سلطنت چهل سالهٔ افغانستان و هم رئیس جمهور افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۷۳ م) تحمل و برداشت موجودیت پژواک را به داخل افغانستان نداشتند، و هرگز آن مرحوم را برای احراز مقام وزارت خارجه یا صدارت افغانستان افتخار نبخشیدند، زیرا پژواک طرفدار جدی حقوق بشر و آزادی بیان و مطبوعات بود، در حالی که رژیم های مطلقه، تحمل این آزادی ها و پژواک در راس حکومت افغانستان را نداشتند. از این جاست که پژواک همیشه در مواقع جشن استقلال افغانستان در خارج می گفت:

از آن دیار مرا یاد می دهد امروز
که مردمانش اسیرند و مملکت آزاد

مبارزات سیاسی پژواک در برابر شوروی:

مرحوم پژواک که بعد از برگشت به وطن در سال ۱۹۷۸م در خانه تحت مراقبت قرار گرفت، نه اجازه بیرون رفتن داشت و نه اجازهٔ پذیرفتن مهمان و دوستان را که تفصیل آن به قلم او در جراید چاپ

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده- در اوایل سال ۱۹۸۲م به حالت مریضی و خونریزی از بابت «السرمعده» به دهلی رفت و در آن جا که چند سال قبل سفیر کبیر افغانستان بود و صدر اعظم هندوستان (خانم اندیرا گاندی) پژواک را شخصاً می شناخت، اما به خاطر مناسبات حسنه بین شوروی و هندوستان، نه تنها ایندیرا گاندی، پژواک را در طرف چند ماهی که در دهلی اقامت داشت ندید، بل او را تحت مراقبت پولیس خفیه قرار داد تا از سفارت پاکستان در دهلی، مستقیماً به پشاور برود و با مجاهدین بپیوندد. دوستان هندی پژواک در «پوهنتون نهرو» برای او مجلسی مشتمل بر ژورنالیستان، مبصرین واهل خبره را در موضوع افغانستان منعقد ساختند که پژواک حمایت خود از مقاومت ملی و جهاد و آزادی خواهان افغانستان را ابراز نمود و این خبر در جراید هندوستان و هم در نیویارک تایمز- مورخ ۳۱ مارچ ۱۹۸۲ نشر شده و انعکاس آن را ذیلاً می خوانید:

The New York Times
March 31, 1982
AFGHAN EX-AIDE BACKS REBELS
Special to the New York Times

NEW DELHI, March 30- An Afghan diplomat who served as ambassador to London, New Delhi and delegate to the United Nations, declared himself today in support of the rebels in his country, which he fled a week ago.

The diplomat, Abdul Rahman Pazhwak, who was president of the General Assembly during the Middle East crises of 1967, said that while he was 63 years old and suffering from a stomach ulcer, he was eager to travel anywhere to foster unity among the competing guerrilla groups.

Mr. Pazhwak had been recalled from his last post as Ambassador to London at the time of

(c) ketabton.com: The Digital Library

the coup that brought the first of three Marxist governments to power. He said he was kept under house arrest until Babrak Karmal was made President after the Soviet intervention 27 months ago. “Since then I have been retirement in Kabul”, he said.

Mr. Pazhwak said he had been invited several times by Mr.Karmal to participate in his Government but said that he has refused. He explained that he was able to obtain a visa to come to India for medical treatment but that he had no intention of returning home.

Mr. Pazhwak, who is the most prominent former Afghan official to have made his support for the rebels public, said that while he belonged to no particular rebel he had been in regular contact with guerrillas while in Kabul.

Mr. Pashwak said that a recent party conference was disrupted by rebel activity and by deep splits within the ruling party. He said that 18 delegates to the conference, including the president of Kabul University, its chief administrator and three professors, were killed by the Islamic rebels.

Western diplomats here said that their sourced in Kabul confirmed that four university staff members, including Azia Ur-Rehmand Sayedi, the president of Kabul University, were killed in what appeared to have been political attacks, although it was unclear whether the assailants were members of another Marxist faction or Islamic guerrillas.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما سفارت آلمان حاضر شد به پژواک ویزه بدهد و او به جرمنی رفت. سفیر پاکستان در جرمنی، پژواک را به ملاقات پذیرفت و فی المجلس برایش به حیث مهمان دولت پاکستان ویزه داد. پژواک در وسط سال ۱۹۸۲ به پاکستان رفت و در اول، محترمانه پذیرایی شد، اما وقتی دولت پاکستان رجوع و اخلاص و ارادت افغان ها در پشاور را به پژواک مشاهده کرد، و از جانب دیگر پژواک شخصی نبود که به خاطر مهمان نوازی پاکستان از پرنسیپ و منافع افغانستان بگذرد، بل در مورد خلا های سیاست پاکستان با مامورین پاکستانی به صراحت صحت می کرد... .

پژواک در مدت اقامت خود در اسلام آباد با وزیر خارجه و مامورین عالیرتبهء وزارت خارجه، ملاقات هایی داشت و نظر انتقادی خود پیرامون طرز معاملهء (رجحان دادن- favoritism) حکومت پاکستان با تنظیم های افغانی را که منجر به ظهور عدم اعتماد در بین آنان شده بود، هکذا به ارتباط راه حل معضلهٔ افغانستان به اولیای حکومت پاکستان گفته بود، اما حکومت پاکستان به نظریات پژواک وقعی نگذاشته و از مراجعه و دیدار تعداد زیاد افغان های مهاجر با پژواک، بالای او مشکوک شده و در حالی که ظاهراً به مهمان نوازی خود ادامه می دادند، مراقبت خفیهء پولیس نیز دوام داشت.

پژواک به خاطر فرا رسیدن اجلاس سالانهٔ مجمع عمومی ملل متحد تا از آن طریق بتواند دنیا را از وضع اشغال در افغانستان مطلع گرداند در ماه سپتامبر ۱۹۸۲ به نیویارک آمد که اقدامات او را در ملل متحد در مکاتباتش می خوانید. او در ماه دسامبر همان سال به لندن رفت و در سال ۱۹۸۳، مکتوب متحدالمالی از لندن عنوانی یک عده نخبه گان افغان که اسامی ایشان ذیلا فهرست می شود، ارسال و اجتماع آنان را برای مذاکره و اقدام دسته جمعی به مقابل اشغال شوروی تقاضا نمود:

جناب داکتر محمد یوسف، سابق صدر اعظم- جناب جنرال

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد عارف، سابق وزیر دفاع- جناب جنرال مستغنی، جناب داکتر عبدالصمد حامد، جناب داکتر عبدالحکیم طبیبی، جناب سید قاسم رشتیا، جناب داکتر محمد اکرم، سابق وزیر معارف- جناب داکتر روان فرهادی و جناب داکتر حیدر داور.

اما جناب داکتر عبدالصمد حامد، بالای سه نفر از مدعوین: شاغلو سید قاسم رشتیا، داکتر عبدالحکیم طبیبی و داکتر روان فرهادی به استناد سوابق شان در دورهٔ کمونستی و بعد از آن، شدیداً انتقاد نمود و کنفرانس لندن صورت نگرفت.

سفر دوم پژواک به پاکستان:

استاد پژواک در خاطرات خود به تکرار تذکر داده که یگانه آرزوی وی این بود تا در بین هموطنان مهاجر در پاکستان با رنج، درد وغم آنان یک جا زنده گی کند. بر اساس این تمایل بار دوم توسط یک تن از دوستان خود در لندن، ویزهٔ پاکستان را حاصل و به حیث یک مهاجر عادی در ماه فروری ۱۹۸۳ وارد اسلام آباد می شود و این بار نیز با استقبال بسیار گرم هموطنان افغان مواجه شده و در اسلام آباد می ماند، اما مجبور می شود به پشاور نقل مکان کند. رجوع افغان ها در پشاور برای دیدن و مشوره با پژواک، مقالات انتقادی پژواک در جریدهء مجاهد ولس و مصاحبات روزنامه نگاران افغان و خارجی با او، موجباتی را فراهم می سازند تا حکومت پاکستان، موجودیت پژواک را برای سیاست دو رویه و ماهی گیری خود در پاکستان مضر تلقی نماید. همان ست که او را «شخص نامطلوب» اعلان و مدتی در خانهٔ کرایی اش در پشاور تحت توقیف قرار داده، متعاقبا او را رسما اخراج کردند.

بر گشت پژواک به نیویارک و آغاز مانور دپلوماسی:

پژواک به حیث پناهندهٔ ملل متحد بدون هر نوع امتیاز و محض به حیث ریفیوجی، از پاکستان در ماه سپتامبر ۱۹۸۳م به نیویارک رسید و هدف او از اقامت در نیویارک این بود تا در جریان مباحثات اسامبلهء

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمومی ملل متحد، صدای حق طلبی مردم افغانستان را به گوش دنیا برساند. در آن سال، ببرک کارمل، رئیس جمهور حکومت دست-نشاندهٔ شوروی در کابل و در حدود ۱۵۰ هزار عسکر شوروی، افغانستان را تحت اشغال قرار داده بودند. مرحوم پژواک در پاراگراف اخیر نامه ای که به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۸۳ از نیویارک به هاشیمان ارسال کرده، پیرامون مصاحبه ای که به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۸۳ در نیویارک انجام داده، چنین معلومات داده است:

و این است ترجمهء دری مصاحبهء شان در نیویارک که در میدیای آن وقت نشر شده بود:

«به تاریخ ۲۳ سپتامبر به نیویارک آمدم. مقصد یگانهٔ مسافرتم این بود که پیش از تقدیم پیشنهاد خود به مجمع عمومی، نقاط نظر آزادی خواهان افغانستان را که در مورد محتویات آن هر گز با آزادی خواهان افغانستان مذاکره نشده بود به اطلاع کشور های عضو ملل متحد برسانم، تا با توجه بر آن، نقایصی را که در مصوبات سال های گذشته موجود بودند، تعدیل و رفع کنند. این کار را به همکاری نمایندهٔ یکی از کشور های عضو، به جلسهء مجمع عمومی تقدیم کردم و چون پیشنهاد بر اساس حقایق و واقعیت های عینی و مطابق با پرنسیپ های ملل متحد بود، با استقبال شایان مواجه شد... در این باره، تکلیف و مسئولیت ها معین اند و به فحوای «لیس للانسان الاماسعی» در پیشگاه خدا (ج) و خلق و ضمیر خود عذری نداشته باشم... .»

استاد پژواک در مدت اقامت خود به حیث مهاجر در امریکا، سیاست ها و روش های حکومات جهان در مقابل اشغال افغانستان توسط شوروی را مراقبت می کرد؛ در بارهٔ قیام مردم افغانستان در مقابل اشغال شوروی با روزنامه نگاران مصاحبات انجام می داد و برای جراید خارجی و برون مرزی، مقالات می نوشت؛ هکذا در حد توان از طریق نماینده گی های کشور های دوست مردم و قیام افغان ها در ملل متحد گله و شکایت آزادی خواهوان افغان را به سمع جهان

(c) ketabton.com: The Digital Library

می رساند. در نامه ای که استاد مرحوم به تاریخ ۱۷ مارچ ۱۹۸۵ به هاشمیان نوشته و متن آن را در صفحه‌ء بعدی می خوانید، از تغییر موقف و سیاست حکومت هندوستان که در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، به نفع موقف شوروی و حکومت کمونیستی دست نشانده‌ء روس در کابل رای داده بود، پژواک متاثر شده و از طریق دوستان خود در دهلی، تاثرات خود وگله مندی آزادی خواهان افغان را به حکومت هندوستان رسانده است. به اثر سفارش استاد مرحوم، هاشمیان نیز مقاله ای در این باره نوشته بود که در جریده وزین «مجاهد ولس» در پشاور نشر شده بود.

در پاراگراف اخیر نامهٔ مذکور در بارهٔ یک مرتبان (مربای بهی) که برای شان ارسال شده بود، رباعی مقبولی که استاد در آن باره رقم نموده، یک شهکار ادبی ست:

آمد بر من قاصد آن سرو سهی
آورد بهی تا نبود دست تهی
من هم رخ خود به آن مالیدم
یعنی که ز مرض نهاده ام رو به بهی

۱۷ مارچ ۱۹۸۵- واشنگتن

خلیل الرجمند خلیل!

نامهٔ شما به ضمیمهٔ آن رسید. در این مرحله، چهار مرجعی که انتخاب کرده ام برای فرستادن نامه کافی اند. خدا کند جواب مثبت بگیرید. من این گونه مراجع را نمی شناسم و از کسانی که می- شناسند، خواهم پرسید. در باره‌ء مرجعی که از فرستادن نام، خود- داری کرده، نظر شما درست است. من نشر نامه را در حال- در اخبار پشاور درست نمی دانم؛ حتی باید توصیه کرد که آن را نشر نکنند؛ بعد از گرفتن جواب مثبت، نشر آن شاید مفید و حتی لازم باشد. اگر نظر مرا قابل قبول یافتید- در آینده مصلحت خواهیم کرد- ان شاء الله.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر شما در بارهٔ حفظ روابط نیک میان مجاهدین و حکومت پاکستان، نیک و صائب است.

حکومت جدید هندوستان، متأسفانه پالیسی غیر متوقعی را اختیار کرده است. نمایندهء هند بر تصمیم نمایندهء کمسیون حقوق بشر ملل متحد در ژنو - چند روز پیش، مانند روسیه و اقمار آن- رای مخالف داد؛ در حالی که به حیث یک کشور غیر منسلک می توانست اصلاً بی طرف بماند (مانند یوگوسلاویا که رای ممتنع داد). این، تغییر موقف است، از این رو، اگر اعتراض نکنیم، اقلاً باید از تماس با صدر اعظم هند در حال- اجتناب نمائیم. من به سه نفر دوستان هندی افغانستان که نام و نفوذ سیاسی دارند، در باره نامه نوشته و توجه شان را جلب کرده ام. مجاهد ولس باید ناخشنودی ما در این موضوع را روی ریکارد بگذارد. اگر این مقاله را شما بنگارید، خیلی خوب می شود (جریده های اخبار را ملاحظه نمائید).

مربا رسید؛ مربی زنده باد. در دیار ما، بهی از زمان قدیم تحفه است.

در عیادت بیماران، حتماً این شعر را به خاطر دارید:

آمد بر من قاصد آن سرد تهی
آورد بهی تا .... دست تهی
من هم رخ زرد خود به آن مالیدم
یعنی ز مرض نهاده ام رو به بهی

به دختر مهربانم، سامعه جان، محبت و احترام را تقدیم کنید!
خدا ... باشما باشد!

سومین و آخرین مسافرت پژواک به پاکستان:

استاد پژواک در سال ۱۹۹۱ به دعوت اتحادیهء نویسنده گان افغان در پشاور، در حالت مریضی با جسم ناتوان بار سوم به پاکستان- پشاور رفت که علت آن به قلم خودش چاپ شده است. در این جا قسمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

هایی از یک نامهء پژواک عنوانی مدیر مسئوول جریدهء امید که در سال ۱۳۷۰ هـ ش در هفته نامهء امید نشر و در کتاب «نوای بلخ» چاپ شده، اقتباس می شود:

«نامهء ۲۲ ثور ۱۳۷۰. شما را فرهاد بعد از حرکت از امریکا و رسیدن به پشاور که غیر متوقع و غیر مترقب بود، روان کرد. هرگز آرزو نداشتم از هموطنان خود در پشاور دور و به امریکا بروم. باور نمی کردم که به شخصیت ناپسندی چون من، ویزهٔ دخول بعد از توقیف و اخراج به قوهء پولیس داده شود. تعجب کردم که ذریعهٔ تلفون از پشاور در یک پگاه ایام محرومیت و هجرت، کارکنان «وفا-WUFA» دعوت به شرکت در سیمینار شان گردم... چند روز بعد سفارت پاکستان از واشنگتن به من تلفون کرد که هدایت گرفته اند به من ویزه بدهند. به مقامات مهاجرین امریکا مراجعه کردم و چون دانستند که پاکستان به من ویزه می دهد، آنچه را که در سال ها ممکن نبود، وزارت خارجهء شان ممکن ساخت و ورق مسافرت را به منزل من روان کردند. من در آن لحظه به جز در بارهٔ حرکت خود، برای فکر دیگری فرصت نداشتم و با وجود بیماری بسیار شدید و بر خلاف توصیه ها از لحاظ صحی با توکل به خدا روان شدم و با خود گفتم اگر در راه بمیرم، هر آئینه چند فرسخ به وطن نزدیکتر خواهم مرد و این سعادت را نباید از دست داد... اتفاقًا یک زن و مرد افغان در هواپیما تا پشاور پرستاری کردند... بیماری من دوام دارد، اما جسمی-ست؛ روحاً ومعنًا و قلبًا استوار و به مراتب بهتر هستم و خدا را سپاس می گذارم.

افغان های این جا از طبقات داکتران طب، متعلمین، نویسنده گان، شعراء و ادبا، جوانان غازی، اعضای احزاب تنظیم های مختلف و بعضی مردم عامه از کمپ های مهاجرین، مرا یک دم هم تنها نمی-گذارند و فرصت هیچ کاری موجود نیست و صحبت و تماس با مردم، منبع استفادهٔ عظیم است که همه کار های دیگر را یک سو

(c) ketabton.com: The Digital Library

نهم... از احساسات دوستانهء شما امتنان دارم... .»

استاد عبدالرحمن پژواک بعد از مبارزهٔ طولانی و جانکاه با تکلیف قلبی به تاریخ روز پنجشنبه دهم محرم الحرام ۱۴۱۶ هجری قمری مطابق به ۸ جوزای ۱۳۷۴ هجری شمسی (۸ جون ۱۹۹۵) در شهر پشاور، به قول خودش- چند فرسخی نزدیک تر به وطن، اما در دامان خانوادهٔ خود، جهان فانی را وداع گفته جان به حق سپرد. جنازهٔ مرحومی توسط برادرش جناب استاد عتیق الله پژواک و باقی اعضای خانواده که در پشاور در خدمت استاد بودند، به حظیرهٔ آبایی شان در باغبانی- ولسوالی سرخرود ولایت ننگرهار به پهلوی پدر و پرادرانش به خاک سپرده شد. انا الله وانا الیه راجعون.

این شرر چیست که در قلب فرزوان منست
مرگ بی منت اگر میدهی، درمان منست

پژواک

نکته:

مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک در سال ۱۹۱۹ میلادی در شهر غزنی تولد یافته است. پدرش، مرحوم قاضی عبدالله خان، در آن وقت قاضی ولایت غزنی بود، اما وزارت خارجه در کابل، صدمین سال تولد مرحوم پژواک را در سال ۲۰۱۳ یعنی شش سال پیشتر تجلیل نمود!

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهان بینی، اشعار و افکار پژواک

سید خلیل الله «هاشمیان»

به ارتباط شخصیتی چون استاد عبدالرحمن پژواک، مشکل است در چند صفحهٔ محدود عنوان بالا را به کرسی نشاند. مرحوم پژواک یک انسان با مطالعه، دانشمند، متفکر و آگاه از جهانبینی فلاسفهٔ یونان باستان، هندوستان، چین، و مکتب های ادبی و فلسفی اروپا، قرآن، اسلام، تصوف و اشراق که نمونه های این سیر تفکر او در اشعار و آثارش به وفرت دیده می شود، بود.

چند بیت از غزلی که بیانگر احساسات و جهان بینی پژواک می باشد:

کرد آسمان به در بدری امتحان مرا
منت خدای را که نبرد از میان مرا
صد بار این زمانه مرا آزموده است
بگذار تاگمانه کند هر زمان مرا [۳]
اختر شناس اگرچه نیم، نیک روشن است
چون آفتاب، گوهر هفت آسمان مرا
من چشم سوزیان ندارم از آسمان
از سوی وی خوش است زهر سو زیان مرا [۴]
دیوانه گی ست عشق خدا و وطن اگر
یا رب مکن حساب ز فرزانه گان مرا
در نزد سالکان طریقت شگفت نیست
با سنگ می زنند، اگر کودکان مرا
رندان کوی معرفتم پاس می نهند

[۳] – گمان= آزمون.
[۴] – سوزیان= نفع و فایده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرمت نمی نهند اگر حاسدان مرا [۵]
کس از رهٔ یقین و خرد می شناسدم
کس می شناسد ازره وهم و گمان مرا

وطندوستی و عشق به میهن، حق و کرامت مردم در نهاد پژواک نهفته است و این احساس در هر غزل او منعکش شده است:

چندان که حرف آدم و گندم حکایتی ست
افسانهٔ کرامت مردم حکایتی ست
گر داستان مادر میهن شنیده ای
فرجام کار مادر گژدم حکایتی ست
جز بر حدیث خون لب کس وا نمی شود
غیر از دهان زخم، تبسم حکایتی ست
در دوزخی که مردم آزادش هیزم است
آوازه های گرم جهنم حکایتی ست
«پژواک»، هرکه بندهٔ نامردمان شود
از وی حدیث خدمت مردم حکایتی ست

پژواک، دوری مجبوری از وطن را «اسارت» می خواند و در ملک بیگانه، خود را «بند و زنجیر» می بیند:

زبون سرنوشت از خامهٔ تقدیر گردیدم
که محکوم اسیری ها شدم چون پیر گردیدم
جوانی ها به سر بردم در آزادی و در پیری
که نتوانم شکستن بند، در زنجیر گردیدم
ز فخر مرگ یاران، زندهٔ جاوید گردیدند
من از ننگی که اندی زنده ام، تحقیر گردیدم
عبث درکوی آزادی به هر در حلقه کوبیدم

[۵] – پاس = حرمت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشد چون وا، مقیم کوچهٔ زنجیر گردیدم
به خاطر دارم از رویای آزادی اگر چیزی
ندیدم خواب خوش، اما به غم تعبیر گردیدم

پژواک، منحیث یک مرد مومن مسلمان، به ارادهٔ خداوند (ج) ایمان دارد و هنگامی که از خودخواهی و بی اتفاقی و بی پرنسیپی تنظیم های پشاوری نامید می شود، به قدرت خداوند متعال اتکاء می کند و شکست کشتی روس متجاوز را در این غزل مقبول- به قدرت خداوند پیشبینی می کند:

کشتی دشمن اگر خدا خواهد شکست
موج اگر نتوان شکستن، ناخدا خواهد شکست
گر خدا خواهد پرکاهی ست ایمن از درخش
بال سیمرغی هوا زی از هوا خواهد شکست[۶]
گر نخواهد جم و اسکندر، اگر خواهد خدای
جام ها خواهد شکست، آئینه ها خواهد شکست
گر خدا خواهد برد شبنم چو طوفان باغ را
شاخ گلبن از دم باد صبا خواهد شکست
باز خواهد داد دریا خاتم گم گشته را
گر خدا خواهد، طلسم دیوها خواهد شکست[۷]
درز ها بسیار دارد دل ندانم این نگین
ناگهان روزی ز دستم از کجا خواهد شکست
آسمان این ساقی بدمست بر جای خمار
ترسم از سنگ حوادث شیشه را خواهد شکست
گر به عزم کعبه با پای ثبات آریم روی
بی خطر خار مغیلان زیرپا خواهد شکست

[۶] - درخش= روشنی، فروغ- هوازی= ناگاه، بی خبر.
[۷] - خاتم= انگشتر، نگین، قطی جواهرات.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا جدا هستیم انگشتان افگاریم ما
مشت اگر گردیم از آن، دندان ها خواهد شکست
زین همه چون و چرا اندر میان این و آن
شیشهٔ ناموس بی چون و چرا خواهد شکست
در دلم پژواک چون بی دل هراس از غیر نیست
«بال ما را شوخی پرواز ما خواهد شکست»

پژواک در غزل ذیل از پیری و ناسازگاری روزگار و خصلت مردمی و مردم خواهی خود مترنم شده، و عصای پیری را به جان دشمن تیر و «خامه را شمشیر» ساخته است:

غم بی چاره گی را چاره با تدبیر می سازم
نشد گر چاره با تدبیر، با تقدیر می سازم
به ساقی جوان رازی و با پیر مغان رمزی
بیزم می پرستان با جوان و پیر می سازم
به شارستان و خارستان ز کس دامن نمی چینم
نچیدم گر گلی، با خار دامنگیر می سازم
چنین گر از می و معشوق پرهیزم که می بینی
به سالی صد هزاران سال خود را پیر می سازم
ز میناگر شوم آزاد، گیرم لحظهٔ دیگ
چو می اندر قدح درگرد خود زنجیر می سازم
من آن بهرام بی باکم که می دانم درین وادی
چوگوری نیست، خود را عاقبت نخجیر می سازم
اگر با مرگ سازم زنده گی را میکنم تحقیر
اگر با زنده گی سازم بهر تحقیر می سازم
شبان در آرزوی مرگ می خسپم، مگر آید
به این امید خواب خویشتن را دیر می سازم
گذشت آن روزگارانی که روی روز می دیدم

(c) ketabton.com: The Digital Library

شبستان شد جهان ناچار با شبگیر می سازم
به پیری گر ز دستم کار سرافشان نمی آید
رهین طبع خویشم، خامه را شمشیر می سازم
کمان گرشد ز پیری قامتم با تکیه بر همت
به جان دشمن میهن، عصا را تیر می سازم
من آن خواب پریشانم که تعبیرش نشاید کرد
اگر کردند تعبیرم، بهر تعبیر می سازم
به رغم آسمان باری عطارد ماه خواهد شد
خدا خواهد اگر پژواک خون را شیر می سازم

استاد پژواک به زبان مادری خود، پشتو، نیز اشعار زیادی سروده است:

په خندا ورته که خوله د پرهار نشی
مضحکه به ښه د توری گذار نشی
چه خزان راشی چمن واړه مړاوشی
څوک به نه وایی چی بیا به بهار نشی
ډیرې شپې دی په هر چا باندی راغلی
چا ویلی دی چی بیا به سهار نشی
چه له خپل وطن نه څوک ژوندی وتلی
له پردی وطن نه تگ ورته عار نشی
د جهان خواری که ټول ور باندی وشی
د ایمان خاوند په هیڅکله خوار نشی
بي مغزان به ارسطو او افلاطون شی
خو د مینی لیونی به هښیار نشی
که د زره أشنا دیدارته دی وی سترگی
پام کوه چی رقیبان دی رویبار نشی
بیا به نشم مهاجر په دی وطن کښی
که په خپله دوی محتاج د انصار نشی

(c) ketabton.com: The Digital Library

په رحمان او په خوشحال می سلام وایه
بیاگذر به حما د دوی په مزار نشی
د مومند او د ختک د غز پژواک یم
خو افغان می جگ د دوی د کوهسار نشی
(شامی رود- پیښور؛ د می د میاشتی ۲۱، ۱۹۸۳)

ما در این بخش که جزئی از خاطرات استاد پژواک است، نمی-خواهیم نام نقد ادبی را در میان آریم؛ آن هم در مورد اشعار مرحوم عبدالرحمن پژواک که یک سبک نو، یک سبک مشخص به خودش را در ادب منظوم دری ایجاد کرده است، اما دوستان پژواک و سخنوران ادب دری در زمینه قضاوت کرده اند که مثال هایی چند از قلم آنان در این جا تقدیم می شود:
مرحوم استاد پژواک با سخنوران افغان مکاتبه و مراوده داشته، باری نامه ای منظوم به سخنور نامدار کشور، مرحوم استاد خلیل الله خلیلی، فرستاده بود که مطلع و چند بیت آن را در این جا نقل می کنیم:

مرا از جور این چرخ ستمگر
بسی شب های بد بگذشته از سر
پس آن گه داد در دستم کتابی
خجسته نامه و بگزیده دفتر
گرامی شاعری آن را نبشته
که بر روی ناز شاید کرد کشور
اگر شعر است کشور، او شهٔ او
اگر شعر آسمان ست، اوش اختر
خلیلی شاعر ایام ما نیست
که در شعر است او از ما جوان تر
خلیلی شاعر دیروز و امروز
شده در شعر از فردا فراتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این است پاسخ مرحوم استاد خلیلی به پژواک که سبک او را شبیه فرخی، ملک الشعراء در بارغزنه، بل «باستانی شیوه ها آمیخته در سبک نو» توصیف کرده است:

اندرین اندیشه ها بودم که آمد ناگهان
راز دار کوه جانان حامل پیغام یار
آن که باشد جیبش از اشعار زیبا پر گهر
آن که باشد دامنش از نثر رنگین چون بهار
چون کلیم طورمعنی، طوطی گویای راز
نامه ای آورد بیرون از گریبان صبح وار [۸]
نامه ای در حرف حرفش آتش دل مشتعل
نامه ای از سطر سطرش سوز باطن آشکار
نامهٔ پژواک اعنی شاعر فحل جوان
شاعر روشندلی، آتش زبان و سحرکار [۹]
آن که خیزد شور عشق از خامه اش جای صریر
وان که ریزد مشک تر از نخل کلکش جویبار [۱۰] – [۱۱]
آتشین گشته نوایش با نوای سرخرود
تیز بین گشته نگاهش با عقاب کوهسار
شاعری آموخته در پای شمشاد جوان
با «سپین غر» کرده پیمان سخن را استوار
کاروان فرخی رفت، آن جرس ها شد خموش
وان نواها شد نهان در پیچ و تاب روزگار
در فروغ خامهٔ وی می کنم اکنون سراغ
آتشی زان کاروان گر مانده باشد یادگار

[۸] – کلیم طور معنی= سخن پرمعنی.
[۹] – فحل= مردانه صفت.
[۱۰] – صریر= بانگ، فریاد.
[۱۱] – نخل= درخت پربار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

راز های سامری را می شگافد با قلم
معجز موسی نماید، چون فتد کلکش به کار[۱۲]
باستانی شیوه ها آمیخته در سبک نو
با دوشیوه می نماید در معانی ابتکار
آرزو ها در دلش روشن چو آب اندر گهر
درد ها در سینه اش پیچان چو دود اندر شرار
نثر من در پیش نثرش چون خزف پیش گهر
نظم او پهلوی نظم همچو گل پهلوی خار[۱۳]

دکتور غفور روان فرهادی در مقدمه ای که بریکی از آثار پژواک (گل های اندیشه) نگاشته، چنین اظهار نظر می کند:

«غزل پژواک، یادی از رودکی، سعدی، دیوان شمس، حافظ و صائب می دهد، و قصیده و مثنوی او مانند فرخی، مولانای بلخی و اقبال لاهوری ست ... مگر شعر دری پژواک بیش از همه، اثری از قوت طبع و ملکهٔ شاعری خود او دارد، چنان که می سزد که آن را ورق نوینی از کتاب زرین هزار سالهٔ ادب دری بشناسیم... .»

شاعر نامدار افغان، استاد واصف باختری، لیسانسه ادبیات از پوهنتون کابل که سبک و مکتب هندی را چندان خوش ندارد، و اشعار نغز او اکثرا به سبک خراسان است، در نقدی که برکتاب «نوای بلخ» نوشته، به موضوع سبک اشعار پژواک نیز تماس گرفته است. از اوست:

«در آن سال (۱۳۲۱ هـ ش) در حدود پنجاه سال از خاموشی دبیرالملک واصل کابلی می گذشت؛ همان که خطر کرد و خواست خلاف جریان شناکند و از هنجار استادان دبستان هندی سرباز زند؛ این یعنی گریز از مرکز، یعنی کوشش برای برون رفت از حصاری که مقلدان برای شعر ساخته بودند، درست حصار نای مسعود سعد

[۱۲] - سامری= ساحری، جادوگری.
[۱۳] - خزف= ظرف گلی، سفال.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلمان. از ۱۳۱۰ خورشیدی به بعد در کابل، تنها استاد خلیلی، نمونه هایی را ارائه کرده بود در شیوهٔ خراسانی، و در هرات، شاد روان فکری سلجوقی در همین آزمون گاه کار هایی انجام داده؛ درست در همین مقطع زمانی، نام شاعر دیگری برسر زبان ها افتاد که جوان سال بود، اما با استادان مکتب خراسانی، سر هم آوردی داشت. این جوان به نام و تخلص عبدالرحمن (ارمانجن) شناخته شده بود و در مکتب حبیبیه درس خوانده و آموزگار ادبیاتش استاد بی تاب بوده ...

به زودی شیفته گان ادبیات عبدالرحمن (ارمانجن) را به تخلص جدیدو نو آئین اش (پژواک) می شناسند و شعرهایی از او همانند «مردان پارو پامیزاد» و سوگنامهٔ هوا نوردان شهید، و پاسخی که به یک غزل سعید نفیسی داده است، بر زبان ها می افتد. اینک یک سرایندهٔ دیگر سرود های خراسانی از گرد راه تاریخ فرا رسیده است، یک یل دیگر.

و اما مکتب خراسانی، غالباً با زبان آوری سر وکار دارد و آن تصویر سازی های خاص و شهود و اشراق شاعرانه که در مکتب عراق و هندی به آن ها برمی خوریم، در شعر خراسانی کمتر نمود دارند و پژواک جوان با آگاهی شگرفی که دارد به این نکته ملتفت می شود و گاهگاه می تواند نمکی هم از اسلوب هندی بر چامه های خویش بیافشاند، و این آمیزه سازی، شعر او را از جاذبه و تاثیر خاصی انباشته است...

در اشعار پژواک خواهیم دید که گاهگاه سیلاب شعر استاد پژواک، دیوار های «وتد» و «سبب» و فاصلهٔ عروضیان را از پایه ویران می کند، و این بیشتر از آن روست که او بنا بر تصریح خودش به ویرایش شعر توسط خود شاعر یا دیگران باوری چندان نداشت و بسا مصاریع وابیات را همان گونه که در لحظهٔ سرایش ثبت کرده بود، به حال خود شان می گذاشت و تغییری در آن ها نمی آورد... .»

مرحوم غلام حضرت کوشان که یک تن از ارادتمندان پژواک

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود و شرح طویلی در خصایل و سلوک و سبک و قریحهٔ پژواک نوشته، به ارتباط خصوصیات نظم و نثر او چنین آورده است:

«نکتهٔ دیگری که باید محض به آن اشاره کرد این است که آثار پژواک در نظم و نثر- هر دو دارای اشارات، تلمیحات و تشبیهات مربوط به اساطیر قدیم روم و یونان و یا به ادب و تاریخ زردشتی و ویدی و بودایی و نام های قدیم اماکن این دیارتعلق می گیرد که تا حدی برای خوانندهٔ عادی، و نه همه خوانندگان، درک معانی را اندکی مشکل می سازد. همچنان در برخی از موارد، اشاره هایی دارد به گفتار، عقاید و یا مقولات برخی از مفکرین بزرگ معاصر و غیر آن.

پژواک بعضا برخی از لغات ناب و قدیم زبان دری را به کار برده و هم از لغات محلی به طور شایسته ای استفاده نموده است و نیز از افسانه ها و اعتقادات مردم و رسم- رواج هایی که بیشتر خاصهٔ دهات و روستا های کشور ماست: یاد آورد شده است... .»

در ثبوت ادعای فوق، قصیدهٔ استاد پژواک عنوانی «قشون سرخ» را اینک می خوانید که نه تنها بیانگر احساس هر وطندوست در برابر اشغال کشورش می باشد، بلکه شاهکاری ست درخشان در آسمان ادب دری:

قشون سرخ

قسم به مه ای که از شام تیره تیره ترم
قسم به مهر که از هور روز بی خبرم [۱۴]
قسم به دیدهٔ بیدار کوکب سحری
که شام تا به سحرگه، ستاره می شمرم
نه روز دیده گشایم نه شب به چشم بلند
خجل ز اختر شام و ستارهٔ سحرم

[۱۴] - هور= روشنی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسم به آدم و حوا که بی گنه به بهشت
ز حادثات زمین و زمانه رنجبرم
قسم به کعبه که چون من کسی سراغ ندارد
کبوتری که شود صید در فضای حرم
شکسته بال و پرم آن چنان که گرد اود
زبور خواند، از شاخ به سوی او نپرم
نیایدم به چشم نور دیده چون یعقوب
اگر سپید کنم چشم و پیرهن بدرم
در انتظار امیدی که مردمی سوزم
از آتشی که فتاده است درد و چشم ترم
چشم نداشتم از روزگار جز زشتی
بخیر و خوبی زمانه نداشت منتظرم
در آب و آئینه از بازتاب ماه خسوف
کسوف آمد از مهر طالع در نظرم [۱۵]
اگر دو پیکر آغوش مهر بگشایند
به کشتی گیری دو کینه، ورگمان ببرم
به شادی هم قدمم گر، به هول سوی قفا
ز بیم غم که به دنبال می رسد، نگرم [۱۶]
رسیدنم به کمال آیت زوال من است
اگر به منزلهٔ قرص دو هفته قمرم [۱۷]
طلوع عهد جوانی شب سیاهی بود
سیاه روز ترم تا سپید گشته سرم
هزار حقه به یک آستین داشت سپهر

[۱۵] – در آب و آئینه= ماه را به شگون نیک در آب و آئینه دیدن.
[۱۶] – هول= خوف و هراس.
[۱۷] – قوس دو هفته قمر= ماه چارده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به هیچ دست نیامد قمار ازو ببرم[۱۸]
از آفتاب کرامت ربود تاج مرا
چو کهکشان شهامت گشود از کمرم
چوچینی، نالهٔ دل از جنون فغفور است
شکایت دل بشکسته را کجا ببرم
قشون سرخ گذشت همچو سیل از آمویه
از تند باد حوادث کجا پناه ببرم[۱۹]
کبوتران به مزار علی نمی پایند
در آن دیار که صیاد پا نهد به حرم
چو کوهسار بدخشان به خاطرم گذرد
چو لعل سرخ شود اشک ها گهر گهرم
هزار پشته ز کشته ز تیر و تبر روس
فتاده در نظر آید ز تیره تا شبرم[۲۰]
ز سرخ رود چشم سیل خون شود جاری
گذر فتد چو سوی آسمار و کنرم
قسم به ناخن شیران پنجشیر که روی
نمانده است مرا تا به ناخنش بدرم
فروغ در نفس اژدهای خیبر مرد
خموش گشت چراغی که بود راهبرم[۲۱]
سموچ تور غره جا نمی دهد به امان
برون فگند ز آغوش خود سپین غرم[۲۲]
خمید پیکر شمشاد من به سجدهٔ عجز

---

[۱۸] – حقه= حیله وفریب.
[۱۹] – آمویه= دریای آمو.
[۲۰] – تیره و شبر= دو کوتل معروف.
[۲۱] – اژدهای خیبر= درهٔ خیبر.
[۲۲] – تورغره= سیاه کوه در ننگرهار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به خاک تورخم آمد فرو بلند سرم [۲۳]
گذشت آن که به سلک طریقت انصار [۲۴]
رهی به دیر مناجات ز هری ببرم
حرام گشت دعا بر مزار احمد و ویس
ز راه میوند یا هیرمند اگر گذرم [۲۵]
توگویی بوده سیمرغ پارو پامیزاد
که بسته بال مرا و کشسته اند پرم [۲۶]
فتاد چادر ناموس مادرم از سر
بریده داس و شکسته پتک سر پدرم [۲۷]
دگر به دختر، نتوان سخن ز مام وطن
یقینم گشت به مرگ پدر، وطن پسرم
قسم به زهره که چنگم به دل نخواهد زد
هزار نغمه سراید اگر به گوش کرم
قسم به خامهٔ نالان مولوی ست مرا
که از نی ای ز نیستان جدا، حزین ترم [۲۸]
به جان حافظ شیراز می خورم سوگند
که بیشتر ز وی آماج فتنهٔ قمرم
قسم به نالهٔ سلمان که بیشتر از وی
به تنگنای حصار فکر اسیر ترم [۲۹]
شنا به ساحل امن است و عافیت از سیل
به دستاری مرگ ار ازین جهان گذرم

---

[۲۳] – شمشاد= کوه بلند در درهٔ خیبر.
[۲۴] – انصار= مراد خواجه عبدالله انصار است.
[۲۵] – احمد و ویس= مراد احمد شاه بابا و میرویس نیکه است.
[۲۶] – پاروپامیزاد= سلسله جبال هندوکش.
[۲۷] – داس و پتک= داس و چکش، سمبول کمونیزم شوروی.
[۲۸] – مولوی= مراد از مولانا جلال الدین بلخی ست.
[۲۹] – سلمان= مراد از سلمان ساوجی، شاعر قرن هشتم هجری ست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز بنده گی به خودم ننگ بود قید حیات
کنون غلام اسیری و بندهٔ دگرم

مردان پاروپامیزاد:

از قصاید بسیار معروف استاد پژواک، مردان پاروپامیزاد، عنوان شده و افغا نها آن را به زبان های عربی، انگلیسی و فرانسوی برگردانده اند. عنوان مذکور اصلاً از ابتکارات شادروان استاد علی احمد «کهزاد» است که این داستان را به نیر جذاب نوشته بود و استاد پژواک آن را به نظم در آورده و شهکار آفریده است. در این داستان، قیمت و اثر خاک وطن در نزد افغان ها تمثیل شده است:

شنیده ام که سکندر شهٔ یونان
چو بست بهر جهانگیری از غرور میان
نبود برسر راهش کسی فزون از میغ [۳۰]
به چشم خلق نمودی خدای حربه و تیغ
ز نوک حربهٔ او می چکد خون جهان
ز خاک پاش نمودار خاک پادشهان
چو کرد زیر و زبر سرزمین دارا را
بران بشد که به دست آرد آریانا را
گشاید این در پولاد را به پنجهٔ زور
نماید از رهٔ افغانستان به هند عبور
خبر نبود که این مملکت عدو سوز است
خدنگ چلهٔ پکتیسیان جگردوز است
خلاصه این که چهل ماه گشت سرگردان
پی حصول مرام همچو آسیا، بی نان
چو مادرش خبر فتح هند را نشنید
ز حال ابتر فرزند در هراس افتید

[۳۰] –= میغ= ابر غلیظ و طوفانی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشت نامه که ای نوردیدهٔ مادر
یگانه فاتح گیتی کشای، اسکندر
ترا نزاده بُدم جز برای پیروزی
چه جای این که بیافتی به این چنین روزی
چرا به هند نرفتی؟ چه در میان افتاد؟
ستارهٔ تو و یا این که آسمان افتاد؟
چه ساخت دهر که یونان حریف پیدا کرد
چه فتنه ای ست ندانم که چرخ برپا کرد
دلم ز حرف بد و نیک اهل یونان خست [۳۱]
که پادشه نتواند دهان مردم بست
یکی زکوه ترا سرنگون کند، دگری
بگوید آن که ازو نیست کمترین خبری
من، ارسطو و اعیان ملک حیرانیم
کجاست راه حقیقت، کدام سو رانیم؟
چو فیلسوف نداند که سد راه تو چیست
خیال می کنم آن جا مکان دیو و پری ست
برای خاطر قلب حزین من بنویس
کدام دیوخیالی ست نام او «پکتیس» [۳۲]
سکندر از در خبرت به مشورت پرداخت
سوال مادر خود را به افسران انداخت
نوشت نامه سکندر که ای فدای تو من
سکندر و همه یک ذره خاک پای تو من
سوال سخت تو را می دهم جواب کنون
ولی نه این که به خط و کتابت و مضمون

---

[۳۱] – خست= غمگین.
[۳۲] –پکتیس= پکتیس، پکتیک و پکتیکا، نام های محلات افغانستان است که مورخ یونان، هیرودوتس در کتاب خود ثبت کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ببین آه چه مشکل جواب پیچیده
جواب آنچه ارسطوش هم نفهمیده
برای یک دو- سه هفته ز راه مهمانی
روانه شد به حضورت سران افغانی
به شرط آن که گرامی بداری ایشان را
بدان نمط که شهان پرورند مهمان را[۳۳]
ولی زیاد ز حاجت مخوانشان پیشت
که با خبر نکنند از شجاعت خویشت
بده قبول به دربار شان به روز نخست
بگوی هر چه به فکر و رضا و خواهش تست
به مجلس دومی چون بخوانی ایشان را
به هدیه های گرامی نواز ایشان را
که سرفراز بیایند پس به خانهٔ خویش
بدان غرور که شاهین به آشیانهٔ خویش
امید من ز جناب جلیله زین سان است
درین زمینه امیدم به خاک یک سان است
که یک خریطه پراز خاک آریانا هم
روانه شد به حضور تو با سران توام
که قبل مجلس ثانی به زیرفرش اطاق
بگسترند ازین خاک مفخرت میثاق
گرفت نامهٔ فرزند را چو مادر او
گذشت آنچه ز حیرت گذشت بر سر او
به مجلس اولی شد ز هر دهن سخنی
ز باغ و گلشن خود چید هر کسی سمنی[۳۴]
به مجلس دومی چون رسید نوبت کار

[۳۳] -نمط= طریقه، روش.
[۳۴] -سمن= گل یاسمن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فشانده شد به تهٔ فرش خاک حیرت بار
چو خواستند خوانین آریانا را
نشان فخر و غرور نژاد آریا را
به درب قصر به هم خورد حالت ایشان
فلک به لرزه درآمد ز صولت ایشان [۳۵]
درین میانه دو- سه تن میان خون غلتید
ز ضرب تیشه توگفتی که بیستون غلتید
چنان که کنگرهٔ چرخ نیلگون افتاد
چنان که سقف به هم آمد و ستون افتاد
هزار خم نکندمست می پرستان را
چنان که ذرهٔ خاکی وطنپرستان را
چه شور ها که درین مشت خاک پرشور است
چه دیده ها که به راه امید آن کور است
سکندر است نه تنها که زور ما دیده
هزار آینه را این غبار پوشیده

شهره بود که پژواک، دست پادشاه و صدراعظم را نمی بوسد و به هیچ زعیمی تن نمی دهد. سلطنت افغانستان نیز پژواک را به خاطر همین به اصطلاح «بی پرداختی» اش از وطن دور، در چوکی های سفارت نگه می داشت. شاگردان و زیردستان پژواک، وزیر خارجه و صدر اعظم شدند، اما پژواک سفیر در سفر ماند. باری دوستان از او پرسیدند که چرا اندکی تمکین نمی کنی؟ جواب پژواک این بود: «گذشت عمر من اندر سراغ ممدوحی.»

پژواک، خواستار آزادی و عدالت برای افغان ها بود:
از مطالعهٔ اشعار و آثار پژواک به اطمینان خاطر این ادعای مستند به دست می آید که او مبشر آزادی، دشمن اسارت و برده گی، و

[۳۵] -صولت= هیبت، حمله.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هواخواه آزادی قلم و بیان بود و در تامین این ایده آل ها از آوان جوانی تا دم مرگ سخت تلاش ورزیده است؛ یک دلیلی که سلطنت، او را خوش نداشت و با وجود استعفاهای متعدد، او را از وطن دور نگه می داشت، همین ایده آل ها و آرزو های او بود. در اشعار پژواک، مثال های زیادی از این ایده آل ها دیده می شوند؛ چندتای آن ها را در این صفحه می خوانید:

امروز یاد دار که تا سال شصت عمر
در بنده گی گذشت همه سال و ماه تو
چون زنده گی سرآید و زین ننگ وا رهی
یا رب مباد ننگ سری این کلاه تو
سخن آن نیست که شاعر بشوم یا نشوم
سخن آن است که مدحت گر سلطان نشوم
داد می خواهم نه پنداری که زاری می کنم
نعرهٔ پر درد من فریاد استرحام نیست
رنجی نداند آسمان کش من نبردم بار بار
اما نداده ره بخود توهین استرحام را

دو بیت از یک قصیدهٔ طویل:

دانند کیان نیک که در زنده گی یک بار
هرگز نستودم، چو خطا بود شهان را
آنانی که به پامردی خود سالک راه اند
رهبر نگزینند به ره گمشدگان را
زبان گنگ جز آزادی سخن پژواک
نگفته است پیغام آخرین منست
دل این مستمند کشور دل
آرزو جاه و گاه نتوان کرد
آن فقیر برهنه ام که به بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلعت پادشاه نتوان کرد
مرد درویش خادم خویش است
خدمت میر و شاه نتوان کرد

در خطاب به مجسمهٔ آزادی در نیویارک گفته بود:

صدبادیه ببریدم صد بحر نور دیدیم
تا روی تو را دیدم ای دختر آزادی
از کشور گمنامی از مردم ناکامی
دارم به تو پیغامی ای گرگر آزادی[۳۶]
ما نیز در آن کشور داریم یکی مادر
مخلوع و برهنه سر از چادر آزادی
حرفی ست که آزادیم، ما بندهٔ بی دادیم
با طاق ظفر شادیم، گوئیم که آزادیم
نامی ست که بنهادیم بر سر در آزادی
(نیویارک، برگریزان ۱۹۵۴ میلادی)

از یک قصیدهٔ دیگر:

اگر به دست نیاید هوای آزادی
چنان که باد، اسیران باد پیما را
نمی توان به قفس داشت روح آزادی
که در مزار نکردند جا مسیحا را
نبینی آن که چو دیوانه می شود سیلاب
نمی شود که به زنجیر بست دریا را
اگر هزار مهر برلب و دهن بنهند

پژواک، قیام مردم در مقابل بندو غلامی را پیش بینی کرده بود:

[۳۶] -صانع، آفریننده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بند نشکستن و امید رهایی از بند
طبع خام غلامی ست که من می دانم
این قیامت که به پا بر سر مردم کردند
در پیش باز قیامی ست که من می دانم
دل درد دیدهٔ پژواک پیامی دارد
مهر این نامه به نامی ست که من می دانم

از جان نگذشتیم و گذشتیم ز میهن
حرفی ست که ما را ز وطن، روس جلا کرد
ای خاک وطن چشم مراکرد زمان کور
زان غفلت ننگین که مرا از تو جدا کرد
جانی که به ما دادی اگر بهر تو ندهیم
در زنده گی کس حق تو نتوان ادا کرد

اگر خواهی خوش و آزاد باشی
بروشو بنده این مشت خران را
اگر خواهی خوری از خوان الوان
برو شو طعمه این خوانخواره گان را
اگر خواهی برای بهره ز مایه
برو برده شو این بی مایه گان را
عنان ما به دست ناکسان نیست
که نپسندند جز خر بنده گان را

طنز در گفتار و اشعار پژواک:

استاد پژواک، شخص خوش صحبت، خوش مزاج و خوش برخورد بود و با هر افغان، زن و مرد، بسیار محترمانه برخورد می کرد، اما از طنز ادبی هم در اشعار و هم در گفتار خود به وفرت کار می گرفت که صحبت او را رنگین و مزه دار می ساخت؛ البته طنز سیاسی نیز در اشعار او دیده می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک بار که در واشنگتن به عیادت او رفته بودم، شخصی به پژواک تلفون کرد و او بسیار محترمانه و به گرمی استقبال نمود. شخص مذکور، د قایقی صحبت می کرد و پژواک گوش بود، تا آن که به خنده گفت: «قربان! این چکیده ای را که فرستاده بودی، چکیده بود... .» من از تفصیل بیشتر این صحبت، صرف نظر و فقط به ذکر «چکیده» و «چُکیده» به حیث طنز ادبی، اکتفا می کنم.

روایت معروف است که وقتی مرحوم داکتر عبدالظاهر، معاون اول صدارت وقت، همراه با مرحوم پژواک، مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه، به حیث هیات ذیصلاح افغانی برای مذاکره با رئیس جمهور وقت پاکستان روی پروبلم خط تحمیلی دیورند، تعیین شده بودند، یک روز قبل از حرکت به طرف پاکستان، این دو نفر به دفتر سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه و معاون دوم صدارت برای مشوره و کسب هدایت رفتند، زیرا رهبر سیاست خارجی افغانستان در آن زمان، سردار محمد نعیم خان بود. سردار محمد نعیم خان بعد از توضیح موقف افغانستان پیرامون خط تحمیلی دیورند، به تکرار هوشدار می-داد و کلماتی از این قبیل می گفت:

«اولیای دولت پاکستان، تحصیل یافته های انگلستان و دست-پرورده های انگلیس و سیاست مداران کهنه کار هستند، بسیار احتیاط کنید که شما را با کلمات، فریب ندهند و... .»

پژواک از شنیدن مکرر این نوع سفارشات، خلق تنگ شده، طنز و کنایهٔ ذیل را گفته بود:

«والاحضرت! تعداد مجموعی کارکنان وزارت خارجهء پاکستان= ۸۷ نفر است، ولی ما ۱۰۱ نفر هستیم، ما را بازی داده نمی توانند... .»

سردار محمد نعیم خان پرسیده بود: آقای پژواک! مقصد تان از ۸۷ نفر و ۱۰۱ نفر را نفهمیدم؟ پژواک گفته بود: والا حضرت! شما ضرب المثل عامیانه را حتما شنیده اید که: «یک لغمانی= ۱۰۰ پغمانی»، اینک داکتر صاحب ظاهر خان به حساب ۱۰۰ + ۱ که من

(c) ketabton.com: The Digital Library

می باشم، ما ۱۰۱ نفر می شویم و پنجابی ها ما را بازی داده نمی-توانند. باز هم اگر عقل ما کار نکرد و بند ماندیم، از حضور شما هدایت می گیرم... .»[۳۷]

نکتهٔ اخیر که «از حضور شما هدایت می گیریم»، طنز ادبی ست که گویا «تو! خود را عقل عالم می شماری... .» سردار محمد نعیم خان، بسیار خندیده بود و هم منفعل شده بود.

این رویداد را من (هاشمیان) از زبان مرحوم داکتر عبدالظاهر که به حیث شخص متقاعد در دورهٔ کمونیستی در خانهٔ خود اقامت داشت شنیده ام. مرحوم داکتر ظاهر بعد از واقعهٔ شهادت فرزندش احمد ظاهر، نهایت مغموم و متاثر بود و عده ای از ارادتمندان به شمول من، هفتهٔ یک بار از ایشان دیدن می کردیم که به اصطلاح «غم شان غلط شود.»

یک پارچه طنز سیاسی مرحوم پژواک را که منظوم است، با هم می خوانیم:

اگرچه نیست غزل جای این چنین سخن
جداست طرز من و طرز شاعران دگر
حکایتی کنم اندر غزل که نتوان گفت
چنین حدیث درین حلقه با زبان دگر
خر دجال و خر عیسی و خر دهقان
خران ماضی و امروز و هر زمان دگر
بیامدند بهم گرد، در یکی خرگاه
فتاده از سر دعوی یکی به جان دگر
به زعم خویش همه برتر ازدگر خر ها
به جز گمان خری، کرده هر گمان دگر

یک طنز ادبی پژواک به زبان پشتو عنوانی «د حمان لنگ» که

[۳۷] – این روایت را کسان دیگر به ترتیب دیگری شنیده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفهوم بیت مشهور دری را در آن گنجانیده است:

تاس حمام است این دنیای دون
هر زمان دردست ناپاک دگر

په ظاهر کی دیر خیالی دی داوګړی
په باطن کی زښت خالی دی داوګړی
په عمل کی یی بری موندلی ندی
په ویناکی بریالي دی داوګړی
نه یی نوم شته نه یی نښه خپل وطن کی
امریکاکی نومیالي دی داوګړی
د پردی په غلامی کی رقابت کړی
تینګ والاړ په خپل سیالي دی داوګړی
تبعه د امریکی شول دا بی ننګه
ګوره هسی ننګیالي دی داوګړی
په دنیاکی خو شتمن او مستان ګرځی
خو محشر کی دیوالي دی داوګړی
واړه واک یی د پردي خو په وطن کی
مدعي د واکمني دی داوګړی
لکه لنګ دی د حمام واړه (پژواکه)
دهر تن د ځان کالي دی داوګړی

نمونهء نثر استاد پژواک پیرامون قضا وقدر:

ای قریحهٔ شعر! ای نگارندهٔ سرنوشت ها!
بیم هائی که بر اندیشه و پندار من سایه افگنده بودند
خواب های پر هراس شب های دراز من
و فال های شومی که در اوهام خویش دیده بودم
راست و درست برون آمدند
تیغ هایی را که بر فراز من آویخته بودند

(c) ketabton.com: The Digital Library

هوا زی بر پیکر من فرود آوردند
شعله های سوزان از پیکر من بلند می شوند
خون های من نمی توانند آن را فرو بنشانند
اندوهی که
اگر آن را بر کوه گران گذارند، خم شود
و اگر بر دریا بگذارند، درنگ کند
زمان، بدان چه بایست مرا در جوانی گمانه می کرد،
در پیری و ناتوانی آزمون می کند،
و به اندوهی که نمی شناختم رو به رو ساخت ...
شوم است سر نوشت شاعری که:
نمایشگاه آخرین عشق و دوستی او را ویران کرده اند
معبد آزادی او را آتش زده
کتابش را بسته و خامه اش را شکسته اند
کینه و نفرت او به دشمنان و ستمگرانی که
خدای او را تحقیر و مردمان او را اسیر می کنند
عبادت اوست.
ای قریحهٔ شعر!
فرشته گان آسمان را بگوی گوش هاشان را ببندند
و شیاطین زمین را وادار تا بی هوش اند!
تا پاکان را نیازارم
و از ناپاکان کین بر آرم
حکم ضمیر انسان را برای شان برخوانم
و خشم خود را بر ستمگران برانگیزانم ...

ناهید نامه:

«ناهیدنامه»، اثر منثور استاد پژواک است که یک قسمت آغاز آن در بخش اول این اثر گزارش یافت و در ۱۳۰ صفحه از جانب «بنیاد فرهنگ افغانستان» در کانادا- به همت آقای دکتور اسد الله شعور

(c) ketabton.com: The Digital Library

چاپ شده است. پژواک در ناهید نامه، مکنونات قلبی خود را با نثر شاعرانه نوشته و احساسات شخصی خود را به نماینده گی از احساسات هر افغان آزادی خواه در برابر اشغال و ظلم و کشتار شوروی در افغانستان اظهار داشته است. آقای دکتور اسد الله شعور در مقدمهٔ «ناهیدنامه» نوشته است که پژواک «تمام مکنونات قلبی خویش را با بیان رسا، روشن و شاعرانه باز گوید؛ نیایش های او اغلب دعا های پیامبران کرام را در ذهن خوانند تداعی می کنند- به ویژه با بهره هائی که که او در نوشتن این اثر از قرآن مجید، کتب مقدسه ی دیگر و اساطیر کهن آریانا، یونان و روم گرفته است؛ دعا های او با نیایش های پیامبر بلخ باستان «زردشت»، تشابه زیادی به هم می رساند؛ مخصوصاً این که در این اثر، «ناهید»، بهانه ای ست برای راز و نیاز بلاواسطه با خالق یکتا... .»

خاطرات من
در خشک برگ های گشن بیشهٔ حیات
برگی ز نامه ای ست
این برگ تازه از ره دوری رسیده است
از صد فضا گذشته و از ابر ها بر آن
صدها گهر ز قطرهٔ شبنم چکیده است
گلبرگ تازه ای ست
با مشک دمی نبشته بر آن دست مهوشی
پیغام دلکشی
از عشق و آرزوی من و از وفای خویش
از لرزه های پیکر و ازرعشه های خویش
افسانهٔ خوشی
زان لحظهٔ نخست که اندر برم فتاد
خندان و مست و شاد
زان دم که دادمش دل و بوسیدمش عذار

(c) ketabton.com: The Digital Library

در برگرفتم اش به تمنای بوسه ای
شد شعله ور زگرمی شوقش مراکنار
لب بر لبم نهاد
در خشک برگ های گشن خاطرات من در دفتر زمان
زان بوسهٔ نخست مرا یاد می دهد
کو هم نکرده است فراموشش از وفا
یادم ز عشق آن زن آزاد می دهد
این برگ جاودان
پژواک

پژواک؛
زندهء جاویدان است

به کوشش:

سید خلیل الله هاشمیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library